

از شمار خرد هزاران ی



از شمار خرد هزاران شب

گرامی داشتِ چهارمین سالگرد درگذشت مرحوم «روح‌الله نامداری»:
چگونه عدالت‌خواهی در حوزه عمومی به زبان می‌آید؟

مجموعه گفتارها



مرکز
مطالعه‌ی
اسلام

از شمارِ خرد هزاران بیش
گرامی داشت چهارمین سالگرد
درگذشت مرحوم «روح‌الله‌نمداری»



فهرست

- | | |
|----|---|
| ۷ | پیشگفتار |
| ۹ | مسئله الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت عدالت نیست!
دکتر اسماعیل فراهانی |
| ۱۷ | عدالت در جامعه ما گنگ است
حجت الاسلام دکتر مجتبی نامخواه |
| ۲۷ | عدالت خواهی نسبتش را با «مردم» و «حکومت» گم کرده است
دکتر سیدحسین شهرستانی |
| ۳۵ | عدالت و شبکه مسائل اجتماعی از منظر آن
دکتر محمدصادق شهبازی |
| ۴۱ | «جدال دو اسلام» و ترجمه آرمان به زبان خیابان
دکتر روح الله رشیدی |
| ۴۵ | اخلاص و ابتهاج روح الله نامداری دلگرم کننده بود
وحید جلیلی |
| ۴۷ | اخلاص جوهره زندگی روح الله بود
خانم میترا لجم اورک |



پیشگفتار



سال‌هاست که وقتی حرف از عدالت به میان می‌آید، محافظه‌کاران، دوگانه‌های دروغینی همچون دوگانه «امنیت و عدالت» را وسط می‌کشند و دهان منتقدان را می‌بندند. در کنار این دوگانه‌ها، بازار برجسب‌زنی هم در این سال‌ها داغ شد. به محض بلند شدن هر علم مطالبه‌گرانه و عدالت‌خواهانه‌ای، بی‌درنگ برجسب‌های مختلف را همچون پتک بر سر منتقدان می‌کوبند. یک روز حرف از این می‌زدند که توجه به عدالت، توزیع فقر می‌کند؛ روز دیگر این توجه را رابین‌هودبازی می‌نامیدند و امروز هم عدالت‌خواهان را خوارج می‌نامند. در این میان، یک نکته مغفول ماند و آن اینکه کمتر کسی تلاش کرد تا به راهکاری مبتنی بر تفکر و ناظر به میدان واقعیت برسد. آن‌ها که منافعشان اقتضاء می‌کند، طبیعی است که عمدی در این فراموشی و تغافل داشته باشند. برخی از عدالت‌خواهان هم ممکن است پختگی یا سواد لازم را نداشته باشند و بازی محافظه‌کاران و سرمایه‌داران را بخورند. معرکه به‌گونه‌ای است که یا آقایان محافظه‌کار، اجازه دقیق شدن و تیز شدن گفت‌وگوها را نمی‌دهند و مدام بر نزدیک‌نشدن به مصداق تأکید می‌کنند، یا گفت‌وگوها به سرعت و بی‌آنکه پخته شوند، تبدیل به گفت‌وگوهای تند و بی‌بنیاد و سیاست‌زده می‌شوند. در چنین معرکه‌ای، معلم و پژوهشگر فقید، زنده‌یاد روح‌الله نامداری، تلاش کرد عدالت را از مسلخ دوگانه‌سازی‌های دروغین برهاند. تلاش کرد برجسب‌ها را بازشناسی کند و مبانی نظری محافظه‌کاران را روشن کند و در عین حال

به رشد علمی و عقلانی جریان عدالت‌خواهی و خالص‌شدن آن کمک کند. کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان»، حاصل گفت‌وگوهای دیالکتیکی او با بسیاری از اهالی علم و فضل است. طرح دوگانه حقیقی «اسلام ناب و اسلام آمریکایی» به جای دوگانه‌های کاذب، و طرح بحث «عدالت» به مثابه یکی از مهم‌ترین اولویت‌های اسلام ناب، گفت‌وگوهای این کتاب را تبدیل به گفت‌وگوهایی بنیادی، راه‌گشا و تأمل‌برانگیز کرده است. این کتاب در زمان حیات مرحوم نامداری به انتشار نرسید و به دلایلی تا چند سال امکان انتشار نیافت. در نهایت در چهارمین سالگرد درگذشت او که مدت کوتاهی بعد از انتشار این کتاب برگزار شده بود، این کتاب نیز رونمایی شد. به همین مناسبت، تلاش شد به خاطره‌گویی بسنده نشود و نشست دارای موضوعی منسجم در همین باب باشد. بنابراین موضوع نشست به این شکل طراحی شد: «چگونه عدالت‌خواهی در حوزه عمومی به زبان می‌آید؟» حاضران، با رویکردهای مختلف، هم دیدگاه خود درباره عملکرد مرحوم نامداری در ارتباط با این موضوع را مطرح کردند، هم درباره کتاب صحبت کردند، هم درباره عدالت‌خواهی در حوزه عمومی. آنچه می‌خوانید، متن ویراسته و تدوین‌شده این سخنرانی‌هاست.

مرکز هنری رسانه‌ای سلوک



اسماعیل فراهانی
دانش آموخته دکتری جامعه‌شناسی
دانشگاه تهران



مسئله الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت عدالت نیست!



کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان»، در ادامه دو کتاب قبلی مرحوم روح‌الله نامداری، یعنی «جدال دو اسلام» و «خمینی، پدیده انسانی پیچیده» است. «جدال دو اسلام»، گزیده جلد ۲۱ صحیفه امام، به‌ضمیمه چند مطلب درباره تقابل اسلام ناب و اسلام آمریکایی است و «خمینی، پدیده انسانی پیچیده»، گزینش مطالبی کوتاه از امام و برخی خاطرات دیگران از ایشان است، ناظر به بازخوانی اندیشه‌های امام از مسیر آشنایی‌زدایی از شخصیت ایشان که در حجاب معاصر بودن و غفلت قرار گرفته‌اند.

می‌شود گفت که آن دو کتاب، به‌نوعی مکمل و پشت‌سرهم هستند و این سومی نیز، کماکان در ادامه آن‌هاست و تلاش می‌کند بفهمد که در روزگار اکنون، مسئله جمهوری اسلامی چیست و آن ردگیری و پیگیری مبانی نظری امام که در دو جلد قبلی تمهید شده بود، چگونه به کار حل این مسائل می‌آیند و چگونه می‌توانند صحنه را برای ما روشن کنند. از این جنبه، تکرار طراحی جلد و صفحه‌بندی آن دو اثر قبلی، در این کار، منطقی و معنی‌دار است و تداعی‌کننده این مطلب است که این سه اثر، یک مجموعه هستند.

برای مرحوم نامداری «ترویج» اهمیت داشت

مقدمه کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان»، با ارجاع به سه نفر شکل گرفته است: یک، ارجاع به فرمایش‌های امام که اساس این کار را شکل داده است؛ دو، ارجاع به متنی نسبتاً مفصل از سیدمهدی شجاعی؛ و سه، ارجاع به

مکتوبی از سیدمرتضی آوینی. اولی، چیزی است که مرحوم نامداری به آن فکر می‌کرد. سومی، یکی از مفسران امام است که مرحوم نامداری به ایشان و آثارش توجه و علاقه داشت و البته، مرحوم نامداری همه کسانی را که در این مسیر تلاش می‌کردند، پیگیری می‌کرد و کتاب‌هایشان را می‌خواند و حرف‌هایشان را می‌شنید؛ و در دومی که قصه مفصلی است از سیدمهدی شجاعی، مرحوم نامداری تلاش کرده به صحنه ترویج نزدیک شود و امکان گفت‌وگو با دیگران را از طریق هنر فراهم کند. اگر نه، ضرورتی نداشت قصه‌ای طولانی در چنین موقعیتی ذکر شود. به بیان دیگر، مرحوم نامداری تلاش نکرد که در موضعی علمی قرار بگیرد که دیگر نیازی به گفت‌وگو با مردم یا طبقات پایین یا حوزه‌های علمی دیگر، احساس نکند. آوردن این قصه طولانی در مقدمه کتاب، تلاشی است برای اینکه بگوید این موضع ترویج، برای من مهم است و من می‌خواهم آن را حفظ کنم. ایشان کتاب‌های زیادی در شعر و ادبیات و حوزه‌های دیگر، به دیگران معرفی می‌کرد و بسیاری از دوستان ایشان هم کتاب‌هایی نظیر آثار آقای شجاعی را خوانده‌اند. اما دیگر از آن آثار، استفاده‌ای نمی‌کنند؛ یعنی در نوشته‌هایشان، به آن‌ها ارجاع نمی‌دهند. اشخاص، معمولاً چنین کتاب‌هایی را می‌خوانند و کنار می‌گذارند و گویا برای خود، ایده ترویج قائل نیستند. مرحوم نامداری به ترویج اهمیت می‌داد و موضعی روشن‌گرانه در عرصه عمومی داشت و گویا بیش از اینکه بخواهد در میان نخبگان، دیده یا شنیده شود، تمایل داشت در عرصه عمومی سخن بگوید.

بت شکنی به قصد گشودن باب گفت‌وگو و تفکر

نویسنده در کتاب، به حضرت ابراهیم و ماجرای شکستن بت‌ها و گذاشتن تبر بر دوش بت بزرگ ارجاع می‌دهد و به همین مناسبت، در طول متن، خودش «ابراهیم» است و در گفت‌وگوها، اسم خودش را ابراهیم گذاشته و با دیگران گفت‌وگو می‌کند. حضرت ابراهیم چه کرده است؟ ایشان یک اقدام انجام داده و آن، شکستن بت‌هاست، اما نه به قصد نابودی فیزیکی بت‌ها. آن اقدام بزرگ انجام شد، برای اینکه دیده شده و باب گفت‌وگو باز شود. گفت‌وگو، به فراخور حال، یعنی منطق آوردن و جدل کردن و قصه تعریف کردن. به همین دلیل، تبر بر دوش بت بزرگ قرار می‌گیرد. اگر بنا بر نابود کردن میراث کفر بود، اول باید بت

بزرگ را می شکست، اما چون مسئله حضرت ابراهیم تداوم گفت و گو بود، تبر را بر دوش بت بزرگ گذاشت.

مرحوم نامداری در این کتاب و با اتخاذ این موضع، به دنبال این است که سر بحث را باز کند. در خود گفت و گوهای درون کتاب هم این مسئله دیده می شود و ایشان تلاش می کند افقی را در حد بضاعتش بگشاید.

حضرت ابراهیم در برخورد با بت پرستان، چگونه عمل کرد؟ در شب، گفت این ستاره (زهره) ربّ من است. سپس صبر کرد تا صبح شود. وقتی ستاره ها از نظر دور شدند، گفت این که رفت و ناپدید شد؛ من چنین خدایی را دوست ندارم. شب بعدی به ماه تابان اشاره کرد و گفت این ربّ من است. وقتی آن هم از نظرها ناپدید شد، گفت اگر خدای حقیقی مرا هدایت نکند، من گمراه خواهم شد. سپس در گام بعدی گفت و گو، به سراغ موجود بزرگتر، یعنی خورشید می رود و می گوید این ربّ من است. وقتی شب شد و این یکی هم مثل قبلی ها ناپدید شد، حرف اصلی را زد. در این کتاب هم، تلاش برای گفت و گو، موضعی است که نویسنده، خواسته یا ناخواسته، خود را در آن قرار داده است. هم در انتخاب نام برای خودش در گفت و گو و هم در شیوه گفت و گو با دیگران، دائم همین ایده گفت و گو را پیگیری می کند و البته آماده است که در این مسیر، هزینه بدهد! آماده است که او را در آتش بیندازند. این هزینه را هم پرداخت کرد و در دوره ای، مجبور به ترک مؤسسه «کانون اندیشه جوان» شد.

گفت و گو؛ مسیری برای ساخته شدن

روی دیگر این تلاش برای گفت و گو، طلبی است که مرحوم نامداری از این راه دارد. این راه، قرار است هم خودش را بسازد، هم دیگران را. اصلاً شاید رفتن ایشان به قم و این همه وقت گذاشتن، برای گفت و گو با آدم هایی که فکر می کرده مؤثر هستند و بعدها جزو تصمیم گیران نظام خواهند بود، چنین دلیلی داشته است. ایشان در کتاب نمی گوید که طرف گفت و گوهایش چه کسانی هستند، اما اشاره می کند که اگر می شد گفت که چه تحصیلات و مناصبی دارند، شاید متن گفت و گوها خواندنی تر می شد. این مطلب به این دلیل است که فکر می کند این گفت و گو، برای خودش و برای آن ها سازنده است. بنابراین، این کتاب، بخشی از پروژه شخصی مرحوم نامداری است و آن، تلاش برای گفت و گوست.

کتاب، مزین است به آیات قرآن و روایاتی از پیامبر بزرگوار اسلام و درعین حال، جملاتی طولانی از امام خمینی که توسط ابراهیم قصه ما روایت می‌شود. این‌ها ما را به یاد شعار معروف اول انقلاب می‌اندازد که می‌گفتند: «آمده‌اند سه بت شکن به دنیا: ابراهیم و محمد و روح‌الله.» گویا این فضا در کتاب هم جاری و منتشر است؛ مکرر با احادیث و آیات ملاقات می‌کنیم، در کنار جملاتی از امام و ابراهیمی که آن وسط دارد از همه طرف شمشیر می‌زند و سعی می‌کند در این گفت‌وگوها، چیزی خلق کند. این، توصیف من از کلیت کتاب است.

شاید علت اینکه اسم کتاب، «ستیز با خویشان، ستیز با جهان» نهاده شده، همین است که خودش و دیگرانی که با او طرف گرفت‌و‌گو هستند، واقعاً مشغول ستیز هستند. در مقدمه، توضیح می‌دهد که در طول گفت‌وگوها، درباره عقاید حرف زده است و طبعی است که وقتی به عقاید کسی حمله شود، صاحب عقیده دچار شوک می‌شود و مجدانه از عقیده‌اش دفاع می‌کند. در هر صورت، نکته برجسته در تصور بنده از کتاب و روحی که در این صفحات مختصر وجود دارد، رسالتی است که گویا نویسنده برای خودش قائل بوده است.

با این مقدمه درباره کتاب، به مسئله عدالت پردازیم و این کتاب و سالگرد رحلت مرحوم نامداری را بهانه‌ای برای سخن گفتن درباره عدالت قرار بدهیم.

بی‌توجهی به اولویت انقلاب اسلامی در تدوین الگوی پیشرفت

جمهوری اسلامی در دو دهه اخیر، دو پروژه مهم را کلید زده است. به‌طور خاص، رهبر انقلاب طرح بحث کرده و دیگران درباره آن حرف‌هایی زدند و بعد هم نهادی برای آن‌ها تشکیل دادیم. یکی از این دو و شاید پروژه مهم‌تر، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است. با وجود اینکه اهمیت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را می‌دانیم، هیچ‌کس در این شهر و خیابان‌ها و پژوهشکده‌ها انتظارش را نمی‌کشد. هیچ‌کس پیگیر نیست و فرضاً کسی در رسانه، جوای این نیست که آن الگو چه شد و رئیس و کارکنان آن مرکز چه می‌کنند. ما می‌توانیم به وزیر کشاورزی اعتراض کنیم که چرا قیمت مرغ گران است یا ثبات ندارد، اما کسی پیگیر نیست که این «الگو» چه شد و در مرکز مربوط به آن، چه می‌کنند.

مهم‌ترین علت این بی‌توجهی به الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، این است که خود این الگو به اولیوی که نظام و انقلاب داشته و دارد، یعنی عدالت، بی‌توجه است.

در کتاب مرحوم نامداری بحث شده است که آیا مسئله و اولویت اصلی، عدالت است، یا اخلاق و چیزهای دیگر نظیر فرهنگ. مسئله الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و مرکز مربوطه آن و بزرگانی که در آنجا جمع شده‌اند، اصلاح فرهنگ است و عنایتی به عدالت ندارند. به همین دلیل، کسی در خیابان از آن‌ها مطالبه نمی‌کند. کسی منتظر نیست در آنجا کاری برای اولویت امروز صورت بگیرد و در این خصوص، راه‌حلی از آنجا بیرون بیاید. برای مثال، ما می‌فهمیم وزارت جهاد کشاورزی چه می‌کند و مأموریتش چیست، اما نمی‌فهمیم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت چه می‌کند. زیرا این الگو، هیچ ربطی با اولویت جامعه و کشور ندارد. این الگو، یک موضع اصلاحی دارد و درصدد است که فرهنگ خاصی را، آلا و لابد، در جامعه تزریق کند.

در بی‌توجهی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به اولویت جامعه، لحظه‌ای فرارسیده است که جریانی در همین شهر و خیابان‌ها و مراکز، عدالت‌خواه و پیگیر عدالت است، اما صدایش شنیده نمی‌شود، یا مجبور می‌شود مسیری عجیب و غریب را طی کند یا حتی برای نظام، به یک بحران تبدیل می‌شود.

بنابراین، نظام از یک طرف نیرویی را که می‌توانست اجرای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را مطالبه کند، یا حتی می‌توانست پشتوانه فکری‌اش باشد، ندیده گرفته و از طرف دیگر، آن‌ها را دشمن تلقی کرده و اکنون به دنبال این هستند که ببینند با آن چه باید بکنند. بنده در صحنه سیاست‌گذاری، این دو طرف را می‌بینم. از یک طرف جریان عدالت‌خواه در کشور، مطرح است و از طرف دیگر، سرنوشت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است که گویا اصلاً مهم نیست! اگر صد سال دیگر به دست‌اندرکاران آن حقوق بدهند و بروند و ببینند، کسی نمی‌پرسد که چه شد. تلاش مرحوم نامداری در این کتاب، برای اینکه بگوید عدالت، مسئله و اولویت ماست، موضوعیت دارد.

فهم «اولویت» مخدوش شده است

نکته دیگر این است که در گفت‌وگوهای کتاب، بیشتر در گفت‌وگوی دوم که بحث به اسلام‌شناسی و... کشیده می‌شود، احساس می‌کنیم که دو طرف بحث، چندان تضاد و منافاتی با هم ندارند! این جامع‌نگری که از طریق روحانیت، و به‌نحو دیگری از طریق مهندس‌ها، براساس نگاه و گفتار سیستمی، وارد نظام

سیاست‌گذاری ما شده، باعث شده ما نتوانیم چیزی به نام «اولویت» را فهم کنیم. نظام سیاست‌گذاری در کشور ما، سال‌هاست که «اولویت» نمی‌فهمد. زیرا در این نوع نگاه، در جامعه، هیچ‌چیزی با هیچ‌چیز دیگر منافات ندارد و در تضاد نیست. بنا بر این رویکرد، دائماً اسنادی را می‌نویسیم که همه‌چیز را دربرمی‌گیرند، اما هیچ مشکلی را حل نمی‌کنند! کسی که در موضع سیاست‌گذاری کار کرده، وقتی گفت‌وگوهای این کتاب را می‌خواند، داغ دلش تازه می‌شود. بارها گفته‌ایم که فلان مسئله اولویت است و باید در آن زمینه کاری کرد، اما باز ترجیح می‌دهیم که اسنادی بنویسیم که در آن‌ها، هیچ چیزی با دیگری در تضاد نیست؛ هیچ‌یک اولییتی ندارند و همه با هم خوب هستند و چهارچوبی طرح می‌کنیم که همه در ذیلش جا می‌شوند. درنهایت، با تمسک به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی و... می‌خواهیم مسئله را حل و فصل کنیم!

نوع عدالت‌خواهی مرحوم نامداری متفاوت بود

آخرین نکته، تفاوتی است که بنده در رفتار و گفتار مرحوم نامداری، با گفتار و کردار عدالت‌خواهی به‌طور کلی و عدالت‌خواهان به‌صورت مصداقی مشاهده می‌کنم. در این سال‌ها، هروقت که کسی یا کسانی طرح عدالت‌خواهی کردند، شکاف‌ها و گسل‌های اجتماعی را فعال کردند و جبهه‌بندی‌هایی را به‌وجود آوردند. تصورشان این بوده که این‌گونه جبهه‌بندی‌ها، عامل پیشبرد کار است. در خاطر دارم که یکی از استادان دانشگاه تهران، درباره‌ی احمدی‌نژاد می‌گفت که او «روستایی» است؛ در مقابل خودش که «شهری» بود. طرح عدالت‌خواهی معمولاً با جبهه‌بندی‌هایی نظیر شهری/روستایی، باسواد/بی‌سواد، تهرانی/شهرستانی و دارا/ندار همراه بوده است. بنده اصلاً در خاطر ندارم که مرحوم نامداری، دست‌کم در دوره‌ای که مشترکاً در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی بودیم، در دانشکده شکافی را به‌وجود آورده باشد. ایشان توانایی داشت با همه حرف بزند و گفت‌وگو کند. ایشان می‌توانست در برخورد با همه افراد، موضوعی را پیدا کند که با تمسک به آن، بتواند به آن‌ها نزدیک شود. درحالی‌که اکنون، بین افراد انقلابی و علاقه‌مندان به انقلاب و نظام، کسانی هستند که از عدالت‌خواهی می‌ترسند. می‌ترسند از اینکه فلانی رئیس‌جمهور شود! می‌گویند که با رئیس‌جمهورشدنِ فلانی، فلان بخش،

قفل می‌شود و آنجا مشکل به وجود می‌آید و جامعه به هم می‌ریزد و باید به این فکر کنیم که گفتار عدالت‌خواهی چگونه می‌تواند در صحنه حاضر شود، درحالی که زمینه گفت‌وگو و به قول مرحوم نامداری، تلنگر را فراهم کند و سازنده باشد. همچنین بیندیشیم که عدالت‌طلبی، چگونه و در چه حالتی ممکن است به شکاف‌ها دامن بزند و مسئله جدیدی به وجود بیاورد و دائماً باعث نگرانی شود. اگر به کیفیت حضور این گفتار فکر نکنیم، نمی‌توانیم به عدالت تن بدهیم، اگرچه نیاز به آن را درک کنیم. به تعبیری، از تبعات بودن و نبودن عدالت، هراس داریم و بحرانی از این دست را در فضای کلی جامعه احساس می‌کنیم. ممکن است که اشخاصی از این آسیب‌ها مبرا باشند، اما به صورت مشخص، آن قدر که مرحوم نامداری می‌توانست با اصلاح‌طلب‌های رسمی و شناخته شده در دانشکده گفت‌وگو کند، بنده نمی‌توانستم. ایشان با همه گفت‌وگو می‌کرد و با کسی درگیر نمی‌شد، درحالی که خیلی درگیر بود. پیچیدگی‌اش همین جاست که موضوعش بسیار درگیرکننده بود، اما تنش به وجود نمی‌آورد. این درحالی است که خیلی وقت‌ها با حضور یک مدیر انقلابی در مجموعه‌هایمان، می‌ترسیم که نکند همه چیز، از جمله خرده عقلانیتی را که هست، از بین ببرد. امیدوارم که بشود درباره این بحث‌ها بیشتر فکر کرد. زیرا جامعه نیاز دارد که برای پیگیری درست ارزش‌هایی که هروقت پیگیری شده، باعث زدو خورد و ایجاد بحران شده، راه‌هایی پیدا کنیم.



حجت الاسلام دکتر مجتبی نامخواه
مدیر کارگروهمطالعات اجتماعی
پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی

عدالت در جامعه ما کُنگ است

در فرصتی که در اختیار دارم، می‌خواهم به بخشی از برنامه و خط سیر فکری زنده‌یاد مرحوم روح‌الله نامداری بپردازم. ایشان برای ما، الهام‌بخش اندیشه انقلاب بود و در زمان کوتاهی که برای اندیشیدن و زیستن در اختیار داشت، در یک «شدن» پرشتاب، به مسئله‌هایی مهم پرداخت.

مواجهه بی‌واسطه با امام، از مسیر آشنایی زدایی

مرحوم نامداری، از معدود انسان‌هایی بود که مسئله‌های مهم خود را، در موقعیتی همواره اقلیتی و حاشیه‌ای مطرح کرد. او مسئله‌هایش را در حاشیه آکادمی علوم اجتماعی و در حاشیه تفکر دینی و در حاشیه جهان فکری غالب در فضای اجتماعی و رسانه‌ای و به‌طور کلی، در حاشیه این نظم‌ها و نهادها و جهان‌های فکری پی‌گرفت؛ مسئله‌هایی که از یک طرف مهم بودند و از طرف دیگر، به جز او، متفکران و اندیشمندان چندانی به آن‌ها نمی‌پرداختند و تمایل به طرح آن‌ها نداشتند؛ چنان که بعد از او نیز چنین است. بنابراین، اگرچه مرحوم نامداری از نظر مراودات شخصی، کاملاً باز و اهل گفت‌وگو و تعامل بود، اما به‌لحاظ فکری، در یک موقعیت اقلیتی و فی‌الواقع در اقلیت محض بود. ایشان مسائلی را مطرح و برجسته می‌کرد که عموماً مغفول هستند و همین موقعیت است که باعث می‌شود نبودن روح‌الله نامداری، حتی پس از چند سال، همچنان برای ما دشوار باشد. اغلب دوستانی که می‌بینیم، در ستیز با نبودن ایشان، مغلوبه شدند. مرحوم نامداری، در رفتارها، گفتارها، کلاس‌ها، کتاب‌ها و اگر با او گفت‌وگو

می‌کردیم، در گفت‌وگوهایش، همواره این ویژگی را داشت که به یک سلسله‌مسائل مشخصی ارجاع می‌داد؛ نوعی برنامه‌فکری و خط سیر فکری مشخصی داشت. اینکه کسی در انتهای دوره‌آموختن کلاسیک و متداول، خود یک پروژه فکری یا چیزی در این حدود داشته باشد، برای افرادی به سن او، یک دستاورد است. محتوای پروژه مرحوم نامداری، اندیشه امام و مواجهه بی‌واسطه با این اندیشه از طریق آشنایی‌زدایی است؛ آن‌طور که ایشان بیان می‌کرد: مواجهه با خمینی، به‌مثابه یک پدیده انسانی پیچیده. روح‌الله، خود به ما در تدارک این مواجهه کمک می‌کرد. در ادامه، سعی می‌کنم به کتابی که اخیراً از ایشان منتشر شده، یعنی کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان»، و به بهانه آن، به بُعد روشی برنامه فکری مرحوم نامداری بپردازم، نه بُعد محتوایی. درواقع به آن بخش از تحقیقات روح‌الله می‌پردازم که به ما می‌گوید که این اندیشه، چگونه می‌تواند به میدان بیاید و تبدیل به یک حرکت اجتماعی بشود و اثرگذار باشد.

ایده‌های امام به ما امکان عدالت‌خواهی داد

روح‌الله معتقد بود که متن امام، نه فقط در فضای اندیشه و نه فقط در فضای آکادمی و در حوزه‌های علمیه، حتی در جهان فکری منتسب به انقلاب و در ذهن و زبان یک انقلابی، مهجور است. کسانی هستند که تعلق خاطر تام و تمامی به امام دارند، اما متن سخنرانی‌های ایشان، یعنی صحیفه امام، در بینشان غایب است و این غیبت، به شکل فزاینده‌ای پیش‌روی می‌کند. یعنی اعتقاد داشت که جوان حزب‌اللهی دهه چهارم انقلاب، به مراتب کمتر از جوان حزب‌اللهی دهه سوم، متوجه و معطوف به متن امام خمینی است؛ و اوضاع دهه سوم از این نظر، از دهه دوم بدتر بوده است. به این دلیل، همواره به این فکر می‌کرد که چگونه می‌شود محتوا و متن اندیشه امام را به حوزه عمومی آورد و به بحث گذاشت و به آن توجه کرد. بنده ادعا نمی‌کنم که مرحوم نامداری پاسخ کاملی برای این چگونگی داشت، اما بر همان میزان از پاسخ که به آن دست یافته بود، پافشاری می‌کرد و آن را در آثارش و در گفت‌وگو و مصاحبت، بازتاب می‌داد و منتقل می‌کرد و همچنین در عمل و سیر زندگی‌اش مجسم می‌کرد.

آنچه می‌خواهم در این بحث به آن بپردازم، این است که روح‌الله نامداری در آثارش، به زبان آمدن نظریه اسلام ناب و اسلام آمریکایی در حوزه عمومی

را چگونه تفسیر و تصویر می‌کرد. باید بپذیریم که به‌لحاظ نظری و فلسفی و همچنین در سیر وقایع تاریخی و اجتماعی، این ایده‌های امام بود که به ما امکان عدالت‌خواهی داد. پرسش ما در اینجا این است که این ایده‌ها چگونه می‌تواند به حوزه عمومی بیاید و به تعبیری که برای عنوان جلسه نیز انتخاب شده، چگونه می‌توان این ایده‌ها را به سخن آورد؟

ستیز؛ راه به میدان آوردن طرح امام

پاسخی که روح‌الله نامداری، البته براساس اندیشه امام روح‌الله، به این چگونگی و به این پرسش می‌دهد، کلمه‌ای است که در متن و فرامتن دو کتاب «جدال دو اسلام» و «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان» برجسته است. این کلمه، عبارت‌است از: «جدال، ستیز». ایده انقلاب، امام، عدالت‌خواهی، نظریه اسلام ناب، با جدال و ستیز به حوزه عمومی می‌آید و در این حوزه به سخن درمی‌آید. این ستیز، اساساً به چه معناست؟ ستیزی که روح‌الله به آن می‌اندیشید، ستیزی است که نه فقط با گفت‌وگو جمع‌شدنی است، بلکه گفت‌وگو، ابزار، مقدمه و تمهید آن است. این ستیز، چه نوع ستیزی است؟

کلمات جدال و ستیز و کلمات نظیر این‌ها، بی‌درنگ ما را به سمت مفهوم «دیالکتیک» می‌برد که در دوره معاصر، بسیار مهم دانسته و به آن پرداخته شده است. روح‌الله نامداری، ما را به یک دیالکتیک مبتنی بر اندیشه امام خمینی، عمیقاً نیازمند می‌داند. او خود تلاش می‌کرد که به نحوی این دیالکتیک مبتنی بر انقلاب اسلامی را شکل بدهد و به ما کمک کند که از طریق این دیالکتیک، به حوزه عمومی ورود کنیم و درواقع، یک حوزه عمومی حزب‌اللهی را شکل بدهیم. پرسش این‌است که این دیالکتیک معطوف به انقلاب اسلامی و مبتنی بر آن که خود، مبنای انقلاب و عدالت‌خواهی است، دقیقاً به چه معناست؟ به نظر می‌رسد که ابتدا باید به این پرسش پرداخت تا بتوان به پرسش از چگونگی به‌سخن درآمدن عدالت در حوزه عمومی پاسخ داد.

دیالکتیک و تضاد؛ سنت حکمی و عرفانی برای تغییر جوامع

دیالکتیک، یک ترم هگلی است و معنای خاصی از جدال و ستیز را مراد می‌کند. اما هگلی بودن و معاصر بودن مفهوم دیالکتیک به این معنا نیست که حکمای کلاسیک مسلمان و همچنین اندیشه اسلامی معاصر، به این مقوله بی‌توجه بوده‌اند

یا هستند. از قضا، مفهوم تضاد و جدال، در کار حکمای کلاسیک مسلمان و در اندیشه اسلامی معاصر، برجستگی و درخشندگی خاصی داشته و دارد. این بحث، هم در نزد حکمای مسلمان و هم در عرفان اسلامی مطرح و برجسته است؛ در واقع، در دو بخش اندیشه عرفانی و آثار ابن عربی و اندیشه فلسفی و مشخصاً حکمت متعالیه می‌توان از آن سراغ گرفت.

این مبحث در عرفان، در کار ابن عربی ذیل مبحث ظهور اسماء الهی برجسته است. در خوانشی که امثال مرحوم فردید و سیدعباس معارف از ابن عربی داشتند، جامعه و سیر جامعه و ادوار سیر و حرکت جامعه در تاریخ، براساس علم الاسماء و ظهور اسامی خداوند، تکوین و تکون می‌یابد. هر دوره تاریخی، مظهر و مجلای یک اسم است. مفهوم سیر اختصاصی، در تضاد ظاهری اسماء، مثلاً مابین اسم «مُحِیت» و «مُحِی» مطرح می‌شود. این مفهوم و بحث پیرامون آن، اساساً روشن می‌کند که اسماء الهی، چگونه امکان ظهور پیدا می‌کنند. غرض اینکه سیر اختصاصی، یا خوانش و صورت عرفانی مفهوم جدال و ستیز، مفهومی بسیار مهم است. خدا از طریق سیر اختصاصی و به تعبیری جدال و ستیز و دیالکتیک، در جامعه و تاریخ ظهور پیدا می‌کند.

در فلسفه اسلامی نیز، به‌ویژه در حکمت صدرایی که سر جمع با عرفان دارد، مقوله تضاد، مفهومی محوری است. صدرالمتألهین در اسفار اربعه، سه استدلال درباره اهمیت تضاد دارد و معتقد است که اساساً، تضاد باعث حدوث حادث، کون و فساد و باعث دوام فیض است: یک، لو لا التضاد، ما صح حدوث الحادثات؛ دو، لو لا التضاد، لما صح الكون والفساد؛ سه، لو لا التضاد، ما صح دوام الفيض من المبدأ الجواد.

ایشان معتقد است که اگر تضاد نبود، هیچ فیضی از جانب خداوند صادر نمی‌شد. البته فیض در نگاه صدرایی، به این معنا نیست که خدا چیزی به بنده بدهد و به تعبیری، این‌گونه نیست که انسانی وجود داشته باشد و فیضی به او افاضه بشود. بلکه عالم و مخلوقات، اضافه اشراقی خدا هستند و فیض، هم وجود آن‌ها و هم چیزی است که دریافت می‌کنند.

انقلاب، تحفه الهی است

در نگاه توحیدی، تغییر انسان‌ها و جوامع انسانی نیز، فعل خداست. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ

لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». وقتی انسان‌ها تغییر کردند، باز هم خداست که در سطح قوم یا جامعه، تغییر ایجاد می‌کند. به همین خاطر، امام خمینی انقلاب را «تحفه الهی» می‌دانست. انقلاب، تغییر اجتماعی یا به بیان دیگر، عدالت، پیشرفت و مانند آن، چگونه روی می‌دهد؟ از منظر امام خمینی، تغییر، البته تغییر تکاملی در جوامع انسانی، «تحفه الهی» است. این تغییر به زبان صدرالمتألهین در اسفار، «فیض» است و این فیض، به واسطه تضاد محقق می‌شود.

در نگاه قرآنی نیز، هر حرکت مترقی اجتماعی، توسط انبیاء و با انبائی که از جانب خداوند صورت می‌دهند، ایجاد و رهبری می‌شود. سنت مهم الهی در جامعه و تاریخ، این است که خداوند برای تمام انبیاء، جعلِ عدو (دشمن) می‌کند: «كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا» (سوره انعام، آیه ۱۱۲). از دیگر آیاتی که تضاد اجتماعی را مهم تلقی کرده و فقدان آن را موجب انهدام دین و نهادهای دین در جوامع انسانی می‌داند، آیه ۴۰ سوره حج است که می‌فرماید: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا». بنابراین، در منطق عرفان و حکمت و وحی، در تغییر تکاملی جامعه، «تضاد» مقوله‌ای بسیار مهم است.

در دوران کنونی و در اندیشه اسلامی معاصر نیز، به تضاد توجه شده است. برای مثال، مرحوم مطهری درباره نگاه صدرایی و فلسفه اسلام به تضاد، مقاله مکتوبِ مبسوطی با عنوان «اصل تضاد در فلسفه اسلامی» نوشته‌اند که حدود ۵۰ سال قبل منتشر شد. یک دهه پس از مقاله شهید مطهری، آیت‌الله سبحانی که آن هنگام از فضلا، محققان و مدرسان حوزه علمیه قم بودند و اکنون یکی از مراجع تقلید هستند، کتابی در بررسی دیالکتیک هگل از منظر فلسفه اسلامی نوشتند، با عنوان: «فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک».

مرحوم عباس معارف نیز، تقریباً هم‌زمان با مقاله شهید مطهری و در همان حدود از حجم و بسط، بحثی دارند در این باره که دیالکتیک هگل، چه تفاوتی با «سیر اختصاصی» دارد و به عبارت دقیق‌تر، در تفسیری که سنت فردیدی از ابن عربی به دست می‌دهد، سیر اختصاصی چه نسبت و تناسبی با دیالکتیک هگلی دارد؟

در سال‌های پس از این آثار و پس از انقلاب، علاوه بر این کارها، کمابیش توجهاتی حکمی به مقوله دیالکتیک وجود داشته است، اما کمتر تلاش شده

هدف شهید مطهری در بازسازی حکمی تضاد پیگیری شود. از منظر یک ناظر بیرونی و طلبه‌ای که حوزه علاقه‌اش دانش اجتماعی بوده، اما فلسفه و استادان خوبی را که در فلسفه داشته دوست دارد، تصور بنده این است که تمایل مباحث حکمی به مقوله تضاد در سال‌های بعد از انقلاب، مجموعاً، چندان مؤثر نبوده است. در این سال‌ها، بیش از شوق پرداختن به تضاد، تمایل به مقوله ثبات وجود داشته است. به همین علت، یک نظریه دیالکتیک اسلامی یا یک نظریه حکمی و اسلامی درباره دیالکتیک به دست نیامده و به حوزه عمومی راه پیدا نکرده است.

اندیشه امام در «آزمون معاصرت»

در این خلأ نظری، کار مرحوم نامداری اهمیت پیدا می‌کند. اگرچه کار ایشان، از منظر حکمی و فلسفی نیست و بحثی اجتماعی است. با این حال و از منظر بحثی که بیان شد، تأکید مرحوم نامداری بر مقوله تضاد و جدال و ستیز، کاری هوشمندانه است. اگرچه حکمت اسلامی در دوره‌هایی، اهمیت تضاد را به نحوی اخگرگونه و ناتمام فهم و درک می‌کند و سپس فراموش می‌شود، اما در عرصه اجتماعی، تأکید بر جدال و ستیز، به تعبیری به ما امکان «معاصرت» می‌دهد. در مقام توضیح این مطلب، از کتاب مهم آقای دکتر طالب‌زاده با عنوان: «گفت‌وگوی میان هگل و فیلسوفان مسلمان» که چند سال پیش منتشر شد، استفاده می‌کنم. دکتر طالب‌زاده در آن کتاب، گزارشی مترقی از اندیشه اسلامی ناظر به مقوله دیالکتیک و چند مقوله هگلی دیگر ارائه کرده‌اند. ایشان در پیش‌گفتار کتاب، گفت‌وگوی فیلسوفان اسلامی با هگل را «آزمون معاصرت» می‌نامد. این سخن، سخنی دقیق است. هر اندیشه‌ای بخواهد از سطح ذهنیت خارج و به عصر و تاریخ و جامعه وارد بشود، ناگزیر است که نگاه خود درباره تضاد را تشریح کند و نسبت آن را با دیالکتیک نیز توضیح بدهد.

مرحوم نامداری، ستیز و جدال، یا سیر اختصاصی، تضاد، دیالکتیک و هر تعبیر دیگر از این مقوله را مهم می‌دانست. تضاد، با هر تعبیر فلسفی و فکری، مقوله‌ای مهم است؛ در نزد ابن‌عربی، تضاد برای ظهور اسماء الهی مهم است و نزد صدرالمتألهین، تضاد برای جریان فیض مهم است و... به لحاظ اجتماعی نیز، این تضاد و برجسته‌سازی جدال و ستیز است که به یک اندیشه اجتماعی، امکان بازآفرینی خود در حوزه عمومی و در جهان فکری مستقر در بین‌الاذهان انسان‌ها

را می‌دهد. امام خمینی چرا در میانهٔ انقلاب، در درس گفتار مربوط به تقریر ایدهٔ ولایت فقیه، با اسلام متحجر درگیر می‌شوند؟ چرا آن اندازه با اسلام التقاط یافته با تجدد درگیر می‌شوند؟ چرا انقلاب را در درگیری بین اسلام ناب و این گونه اسلام‌ها می‌بینند؟ زیرا انقلاب را از منظر الهی، تغییر یک قوم می‌بینند و اعتقاد دارند که برای کسب این تحفه و هدیهٔ الهی و فیض، باید به تضاد دامن زده شود. امام، در تعبیری تصریح دارند که انقلاب اسلامی، «جایگزینی دو اسلام» است و وقوع انقلاب اسلامی را با این تعبیر توضیح می‌دهند. در این تعریف که بعدها توسط رهبر انقلاب بسط داده شد، جوهرهٔ انقلاب اسلامی، مفهوم «جایگزینی» و همچنین، جدالی است که در چهارچوب این جایگزینی، میان دو سنخ از معرفت و فرهنگ اسلامی رخ می‌دهد. پس از دفاع مقدس نیز که امام می‌خواهند انقلاب اسلامی را به تعبیری بازتولید کنند، دوگانهٔ «اسلام ناب و اسلام آمریکایی» را که مشتقات فراوانی دارد ارائه می‌دهند. در چنان بستری، تضاد اهمیت پیدا می‌کند.

عدالت خواهی، ترمیم بخش شکاف‌های اجتماعی است

ستیز و جدالی که مرحوم روح الله نامداری از آن حرف می‌زند و در کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان» برجسته است، تخصیص اجتماعی تولید نمی‌کند، بلکه دقیقاً برخلاف شکاف‌های اجتماعی عمل می‌کند. مفهوم جدال و ستیز، آنچنان که مرحوم نامداری در این کتاب به آن می‌پردازد، برخلاف تصور راحت طلبانه، با توضیح معرفتی شکاف‌های اجتماعی به شکاف‌ها معنا می‌دهد و برای جامعه، امید و امکان همبستگی و به تعبیری که حضرت زهرا در نطق معروف خودشان در مسجد مدینه فرمودند، تنسیق قلوب ایجاد می‌کند (فَجَعَلَ اللَّهُ [...] الْعَدْلَ تَسْبِيحًا لِلْقُلُوبِ). این نحو از جدال و ستیز، دقیقاً برخلاف شکاف‌های اجتماعی عمل می‌کند و نه تنها شکاف‌ها را تعمیق نمی‌کند، برای به هم آمدن لبه‌های شکاف تلاش می‌کند.

یکی از مهم‌ترین علل غیبت ایدهٔ عدالت خواهی در جامعهٔ ما، این است که نظریه‌ای برای تضاد و دیالکتیک نداریم. معتقد هستیم که اکنون در سطح عمومی، «قیام به قسط» وجود ندارد؛ خواست عمومی عدالت هست، اما آیا جنبشی تام برای عدالت خواهی وجود دارد؟ مبتنی بر قضاوتی که شاید سخت گیرانه باشد، باید بگوئیم خیر. عدالت خواهی، در وضع کنونی ما دچار گنگ‌وارگی است. با توجه به

جناح‌ها و لابی‌ها و جمع‌های نخبگانی که در سیاست رسمی فعال هستند، همین حد از حرف یا مفاهیمی که با انگیزه عدالت‌خواهانه تولید می‌شود، حرف‌های مهمی هستند، اما نمی‌توانند یک نهضت و نظام عدالت‌خواه را پشتیبانی کنند. به همین علت، در عرصه عدالت‌خواهی دچار گنگ‌وارگی هستیم. یکی از مهم‌ترین عوامل غیبت ایده عدالت‌خواهانه و گنگ‌وارگی آن در وضع کنونی، همین فقدان تصویر در عرصه تضاد است. ما در برابر عناصر بی‌مایه‌ای که در میدان‌های حزبی و قبیله‌ای، همه‌کاره شده‌اند، حرف داریم، اما نمی‌توانیم با این حرف، یک حرکت عدالت‌خواهانه مطلوب تولید کنیم. زیرا به تعبیر مرحوم نامداری، ابتدا باید جدال و ستیز مربوط به خود را تولید کنیم و از این ستیز، فرار نکنیم! لذا معتقدم که مرحوم نامداری در دو کتاب «ستیز با خویش‌ن، ستیز با جهان» و «جدال دو اسلام»، دقیقاً بر نقطه نیاز ما دست گذاشته است.

غلبه زبان سیاستی در میدان حرکت سیاسی

امروزه می‌بینیم که به مسئله‌های اجتماعی و سیاسی، پاسخ‌های سیاستی داده می‌شود. این خود مصداق گنگ‌وارگی و شاهی است بر اینکه به این معضل دچار هستیم و آنچه ما را به این معضل گرفتار کرده، غیبت ایده تضاد است. برای دورزدن و ندیدن تضاد، برای ندیدن فقدان ایده دیالکتیک، به مسائلی که از جنس پالیتیک هستند پاسخی از جنس پالسی و خط‌مشی می‌دهیم. برای مثال، یک پرسش فراگیر در سطح جامعه این است که نابرابری‌های حاد و عقب‌ماندگی عدالت در فلان شهر، منطقه یا روستا چگونه درمان می‌شود؟ پاسخی که معمولاً برای این پرسش بیان می‌شود، این است: «اعطای فلان مقدار تسهیلات، ایجاد فلان مقدار کارگاه خوداشتغالی، انجام اصلاحاتی در بند فلان از سند فلان، اضافه کردن فلان بند به آیین‌نامه...» به مسئله اجتماعی و سیاسی، باید پاسخ سیاسی داد. اگر مسئله، عقب‌ماندگی در عدالت است، باید یک دیالکتیک عدالت‌خواهانه داشت که با شرایط فراهم‌آورنده این عقب‌ماندگی، قاسطین سودبرنده از این نابرابری و متحجرین زمینه‌ساز فراموشی عدالت درگیر شود. باید بر اساس این دیالکتیک، وارد جدال و ستیز شد و پاسخ به مسئله، از درون این جدال و ستیز تولید می‌شود. اگر نه، سخن گفتن از آیین‌نامه‌ها و قانون‌ها و کارگاه‌های خوداشتغالی و... حرف کارشناسی و سخنی است که ممکن است به درد کلاس درس بخورد؛ گویانکه در

آن متون آموزشی، از این حرف‌ها به‌وفور یافت می‌شود، لکن به مسئله اجتماعی و سیاسی پاسخ نمی‌دهد و نمی‌تواند حرکتی اجتماعی تولید کند. غلبه زبان سیاستی در میدان حرکت سیاسی، باعث می‌شود که عدالت‌خواهی اساساً به حوزه عمومی وارد نشود تا به زبان دریابد! روح‌الله نامداری، این مسئله را مدام به ما تذکر می‌دهد. سخن مرحوم نامداری این است که در جدال معرفتی و در ستیز درونی و اجتماعی و جهانی، مشارکت داشته باشید و به بهانه راحت‌طلبی فکری یا راحت‌طلبی اجتماعی، از این ستیز پا پس نکشید.

ستیز؛ رمز بقای نهضت اجتماعی

امام خمینی، امام به‌وجودآورنده این انقلاب، وقتی می‌خواهد در فضای عمومی جامعه از مسئله عدالت و نابرابری و شکاف طبقاتی سخن بگوید، از «جنگ فقر و غنا» صحبت می‌کند. لکن وقتی در متنی فقهی یا عرفانی به فقرا یا عدالت می‌پردازد، یا زمانی که در جلسه سران قوا و در موضع سیاست‌گذاری در خصوص نابرابری راهکار می‌دهد، به‌گونه دیگر سخن می‌گوید. جنگ و جدال و ستیز و دیالکتیک، شرط اجتماعی‌بودن است و اگر این ستیز غایب است و چه در سطوح نظری و چه در سطوح عملی، به یک دیالکتیک خاص خودمان شکل نداده‌ایم، نشان می‌دهد که عدالت‌خواهی هنوز به حرکت اجتماعی تبدیل نشده است. انقلاب اسلامی، نیازمند بازتولید مستمر است. حرکت عدالت‌خواهی نیز، نیازمند نهضت اجتماعی است. اگرچه با دانش و خط‌مشی نمی‌شود در حوزه عمومی به سخن درآمد، اما نهضت اجتماعی و بازتولید انقلاب، باید به دانش و معرفت تکیه کرده و نتایج سیاست‌گذارانه بدهند.

جنگ، جدال، ستیز، سیر اختصامی، دیالکتیک یا هر تعبیر دیگر از این مقوله، نیاز امروز ما برای به‌حرف‌درآوردن عدالت‌خواهی در جامعه و حوزه عمومی است. مرحوم نامداری این نیاز را به‌درستی تشخیص داده بود و در کارهای مهم خود آن را بازتولید می‌کرد.

البته نفس «ستیز» در کتاب «ستیز با خویش، ستیز با جهان»، برای مرحوم نامداری ارزش فکری و معرفتی نیز دارد. یعنی روشی برای فهم حقیقت هم هست. بنابراین، ستیز، هم روشی است برای فهم حقیقت و هم روشی است برای بازتولید آن حقیقت در جهان واقعیت. به عبارت دیگر، هم کشف و هم کسب حقیقت

و هم ظهورِ هرچه بیشتر آن در جهانِ واقعیت، یا بازتولید آن، نیازمند دیالکتیک و تضاد است.



دکتر سیدحسین شهرستانی
معاون پژوهشی پژوهشکده فرهنگ
و هنر اسلامی

عدالت‌خواهی نسبتش را با «مردم» و «حکومت» گم کرده است

سابقهٔ دوستی بنده با مرحوم نامداری، به فعالیت‌هایی که در حوزهٔ علوم اجتماعی و علوم انسانی و مباحث دیگر داشتیم برمی‌گردد. ایشان در دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی بودند و بنده در دانشگاه تهران و با هم مراوداتی داشتیم. با اینکه اختلاف دیدگاه و سلیقه هم داشتیم، به تعبیری که شمس تبریزی دربارهٔ محی‌الدین می‌گوید، هم‌درد بودیم. روح‌الله برای بنده، برادری اینچنین بود.

انسان‌هایی با شور آغازین یک انقلاب

فارغ از شخص مرحوم روح‌الله نامداری، نفس ظهور چنین انسان‌هایی در این زمانه محل تأمل است. این امر نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی، برای ظهور این‌گونه انسان‌ها، همچنان ظرفیت دارد؛ انسان‌هایی با شوری آغازین که یادآور لحظه‌های آغازین یک انقلاب هستند. در لحظات آغازین همهٔ انقلاب‌های تاریخ، چه انقلاب اسلامی باشد، چه انقلاب فرانسه و چه انقلاب‌های تاریخی دیگر، لحظه‌هایی که آتش انقلاب تازه گداخته شده، انسان‌هایی ویژه و خاص در تاریخ ظهور می‌کنند. در لحظات آغازین یک ظهور تاریخی و جهش تاریخی جدید، آدم‌هایی با هیجان و شور و حرارت ظهور می‌کنند که نیروی آن تاریخ را به دوش می‌کشند و آن نیرو را، به‌تمامی، نمایندگی می‌کنند. سیر تاریخ، معمولاً سیر فروکش کردن این حرارت است. هیجان و حرارت اولیهٔ انقلاب‌ها، به جبر تاریخ و ضرورت زمان، به‌تدریج در سیر نشیب و افول واقع می‌شود و در نسل‌های

بعدی، دیگر با ظهور انسان‌های روزمره روبه‌رو هستیم. نسل‌های بعد، در ورطهٔ روزمرگی قرار می‌گیرند و نمایندهٔ اصیل آن نیروی تاریخی که ظاهر شده بود نیستند. این نسل‌ها ممکن است که آن نیروی تاریخی را به مفاهیم، معانی، گفتارها و ساختارهایی تبدیل کرده باشند، لکن همین مقولات نیز در متن تاریخ، سرد، عادی، عرفی و روزمره می‌شوند.

در متن هر سنت تاریخی، کسانی هستند که آن نیروی آغازین را تجدید می‌کنند. انقلاب اسلامی هم از این قاعده مستثنا نیست. انقلاب اسلامی، یک جهش تاریخی داشت و دفاع مقدس، آوردگاهی برای انسانِ نوظهور این انقلاب بود. رزمندگان ما در جبهه‌ها و ساحت‌های دیگر، آن نیروی تاریخی انقلاب اسلامی را نمایندگی می‌کردند. اما این واقعیت که پس از چهار دهه از انقلاب، کسانی ظهور کنند که آن بارقهٔ قدسی و آتش رخداد را دوباره زنده نگه دارند و با همان ویژگی‌ها، در ذهن و زبان و زیست و زندگی‌شان، یادآور انسان‌های صدر انقلاب و در خدمت معانی آغازین باشند، از خصائص انقلاب اسلامی است. مرحوم روح‌الله نامداری، نمود این معنا بود. در او، فراتر از بسط معنایی و ساختاری انقلاب اسلامی، هیجان و حرارت و گرمای آغازین و نخستین را می‌دیدیم. در عرصه‌هایی مانند عرصه‌های جهاد نیز، مشاهده می‌کنیم که آن حرارتِ آغازین، سرد نشده، بلکه خود را حتی گرم‌تر از پیش، در شخصیت‌هایی ویژه بروز می‌دهد.

حافظان شعلهٔ مقدس انقلاب

این‌گونه مردان، علاوه‌بر اینکه انقلاب را چند دهه پس از وقوع آن نمایندگی می‌کنند، به وضع خود در زمانه‌ای که در آن هستند نیز آگاهی دارند. کسانی که در آغاز انقلاب، گرم حقیقتِ انقلابند، گویا به‌طور ناخودآگاه، مجذوب یک مغناطیس هستند. اما کسانی که در سالیان پس از انقلاب و در نسل ما واقع شده‌اند و درعین‌حال، آن گرما را نمایندگی می‌کنند، مجذوب حرارتی که پیرامونشان را فراگرفته باشد نیستند. بلکه به هر جا می‌نگرند، سردی می‌بینند و پیرامون خود را یکسره غرقِ عرفی‌شدن و روزمرگی می‌یابند. برای این آدم‌ها، انقلابی‌ماندن و انقلابی‌بودن و نگه‌داشتن آن شعلهٔ مقدس، به سلوک شخصی و اجتماعی تبدیل می‌شود؛ کاری که به‌غایت دشوار و فی‌الواقع یک دستاورد است. حرارت و شورمندی انسان‌های اول انقلاب، در هر انقلاب تاریخی، دستاورد

سلوک خود آن‌ها نیست؛ موهبت تاریخی و بخت‌واقبال تاریخی آن‌هاست که در سیلاب انقلاب قرار گرفته‌اند. اما برای نسل‌های بعدی و تابعان انقلاب، نگه‌داشتن آن هویت انقلابی، نتیجه یک سلوک پر از مراقبه و ستیزه و تلاش و جهاد است. به همین خاطر، انقلابی و عدالت‌خواه و آرمان‌خواه‌بودن در دوره‌ای که تب انقلاب و شور‌آغازین آن فروکش کرده و سرد شده، ارزش مضاعف دارد. این نکته، درباره خود روح‌الله نامداری و «روح‌الله»‌ها و کسانی بیان شد که مانند او، در این زمانه سخت، تمرین این‌گونه‌بودن کرده‌اند و می‌کنند. روح‌الله از پس این امر برآمد و شگفت‌تر اینکه، این حرارت را به دیگران هم منتقل کرد. روح‌الله نامداری و افرادی نظیر او، دایره‌ای از مردمان پیرامون خود را گرم می‌کنند. این هسته‌ها و کانون‌های حیات هستند که با زنده‌نگه‌داشتن آن گرما و شعله مقدس، انقلاب را زنده می‌دارند، ولو تندبادها و طوفان‌ها از هر طرف آن‌ها را محاصره کرده باشد. حرارت اینان، آن‌اندازه قدرت دارد که دیگران را نیز گرم و شعله جان آنان را روشن می‌کند و آن‌ها نیز، به نوبه خود، آن گرما را به دیگران منتقل می‌کنند و بدین ترتیب، این سلسله مبارک برپا می‌ماند.

اینک به مسئله عدالت‌خواهی و موضوع نشست حاضر بپردازم. در این بخش، گفت‌وگویی صریح و انتقادی درباره شیوه‌های عدالت‌خواهی و مخاطرات عدالت‌خواهی در حوزه عمومی که امروز با آن روبه‌رو هستیم، مطرح می‌کنم. معتقدم که این موضوع، در راستای هدفی است که کسی مانند مرحوم روح‌الله نامداری در مسیر آن قرار داشت و در آن قدم می‌زد.

بحران «مصرف عدالت» و «مصرف عدالت‌خواهی»

همه آگاه هستیم و با این حقیقت دست‌وپنجه نرم می‌کنیم که ایده و آرمان عدالت که به‌وجهی، هسته مهم آرمان‌خواهی انقلاب محسوب می‌شود، در معرض مخاطره قرار گرفته است. از طرفی، خود ایده عدالت در خطر مصرف‌شدن توسط مدعیان عدالت قرار دارد و از طرف دیگر، خود مدعیان عدالت یا عدالت‌خواهی یا نمایندگان عدالت‌خواهی، در معرض مصرف‌شدن توسط اقسام سیاست‌بازان و سیاست‌مداران و اهل سیاست و فرهنگ قرار دارند. امروز، در معرض بحران خطیر «مصرف عدالت» و «مصرف عدالت‌خواهی» قرار داریم. سؤال این است که مشکل کار در کجاست و چگونه باید این مشکل را تدبیر کرد؟

به اجمال، درباره تفاوت‌های نقطه آغازین تاریخی رخداد انقلاب با اکنون بیان شد. با عنایت به آن نکته، اینک باید توجه کنیم که در آغاز انقلاب، عدالت‌خواهی به مثابه مطالبه‌ای آرمانی، از سوی مردمی زجرکشیده و بیرون از قدرت، در برابر قدرت مطرح بود؛ نوعی دادخواهی و ظلم‌ستیزی بود. امروز، برخی می‌خواهند عدالت‌خواهی را به همان شکل آغازین صدر انقلاب دنبال کنند. همین نکته است که وضع کاریکاتوری «عدالت‌خواهی» را به بار آورده است.

عدالت در چهارچوب عقلانیت سیاسی یا علیه آن؟

امروز، عدالت‌خواهی در معرض این خطر قرار گرفته است که فارغ از یک چهارچوب خرد سیاسی، صرفاً به مجالی برای آزادشدن و تخلیه جوانان و نیروهای انقلابی تبدیل شود و آن حرارت انقلابی که قبلاً بیان شد، به شیوه نابه‌صرفه‌ای تخلیه بشود و هرز برود. آن جوش و خروش و نیروی انقلابی که کسانی مانند روح‌الله نامداری، تلاش کردند آن را با زهد و نوعی سلوک شخصی و اجتماعی حفظ کنند، در زمانه‌ای که زمانه آن حرارت و گرما نیست، با این صورت از عدالت‌خواهی هرز و هدر می‌رود. این نوع عدالت‌خواهی، در چهارچوب یک عقلانیت سیاسی قرار نگرفته تا در چهارچوب آن، نسبت خود را اولاً با حاکمیت، ساختار حکومت، حکمرانی و سیاست و ثانیاً با مردم تعریف کند. آنچه امروز با نام عدالت‌خواهی می‌بینیم، این نسبت‌ها را گم کرده است. این عدالت‌خواهی که مدعی نمایندگی مردم است، حتی اقبال مردم را در آوردگاه‌های سیاسی مهم به همراه ندارد و بدین‌سان، دعوی نمایندگی مردم را هم در آوردگاه‌های سیاسی مردم‌سالاری، ازدست‌رفته می‌بیند. گویا مردمی را نمایندگی می‌کند که زبانش را دیگر نمی‌شناسند؛ مردم، اگر قبلاً این زبان را می‌شناختند و آن را به یاد می‌آوردند و با آن هم‌زبان می‌شدند، امروز گویا با او هم‌زبانی نمی‌کنند. مردم، حتی در گریز از این عدالت‌خواهی، به آن قطب مخالف که او، هر روز، آن را به اشرافیت و چیزهای دیگر متهم می‌کند، پناه و رأی می‌دهند. زیرا دیگر زبان این عدالت‌خواهی را نمی‌شناسند و شعارهای پرطمطراق و پرسروصدا و گرنده او را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند. این عدالت‌خواهی، مدام از مردم دم می‌زند و و مردم، مدام از او فرار می‌کنند! اگرچه دائماً به سیاست و حکومت و چپ‌وراست فحش می‌دهد، اما باز هم گره از کارش باز نمی‌شود! خودش را بیرون از همه

این چپ و راست‌ها و محمل‌های تقسیم‌غنائم سیاسی معرفی می‌کند، با این حال، علاوه بر اینکه طبعاً در بازی سیاست، به او سهمی داده نمی‌شود، دل مردم را هم نمی‌تواند به دست آورد.

این عدالت‌خواهی، جدای از گم‌کردن نسبتش با حاکمیت و مردم، نسبت خود را با استقلال، امنیت، آزادی و مصلحت نیز گم کرده و به حرف‌های کلی و شعارهای پرطمطراق پناه می‌برد. بخشی از کتاب «ستیز با خویشان، ستیز با جهان» هم چنین حالت شعاری‌ای دارد که البته مرحوم روح‌الله نامداری به دنبال این رویه نبود. با این حال، این کتاب یا ادبیات آن هم می‌تواند آن‌گونه باشد یا بشود. یعنی جملات امام، «مصرف شده» و دیگر حتی برای توده‌های مستضعف هم برانگیزنده نباشد.

عدالت‌خواهی حاشیه‌نشین و پارزیتی

«داد»ی که ذیل خرد نباشد، عدلی که ذیل عقلانیت تعریف نشود و در صحنه سیاست، کلیت صحنه سیاسی و ساختارهای سیاسی را لحاظ نکند، به حاشیه‌ای برای قرارگرفتن نیروهای انقلابی بی‌کله تبدیل می‌شود؛ نیروهایی که نه تنها به عرصه سیاست راه داده نمی‌شوند، بلکه خود نمی‌خواهند در آن راه پیدا بکنند. پیشاپیش، روشی را برگزیده‌اند و به نقشی حاشیه‌ای متناسب با آن روش، بسنده کرده‌اند. خود را حاشیه‌نشین تعریف می‌کنند و فی‌الواقع، رجزخوانی‌ها و افتخارشان به همین حاشیه‌ای بودن، درحاشیه‌بودن، در حاشیه دیگران به افشاگری دیگران دست‌زدن، و درحاشیه‌ایستادن و متن قدرت را نفی کردن است. ما قطعاً به عدالت‌خواهی‌ای که در پیرامون قدرت بایستد و قدرت را نقد کند نیاز داریم. اما تقلیل آرمان عدالت به حاشیه‌نشینی که هرازچندی، اهل قدرت را مذمت کند و چیزی را از کسی افشا کند و شعارش این باشد که «خمینی، شاهد باش که ما اعتراض کردیم و تکلیفمان رفع شد»، امر دیگری است. این‌گونه نیست که این عدالت‌خواهی، توسط سیاست رسمی به بیرون از محاسبات سیاسی و به این موضع رانده شده باشد، بلکه خودش چنین موضعی برای خودش انتخاب کرده و می‌گوید که اعتراض می‌کند و می‌گذرد؛ سنگی می‌زند و می‌گذرد: عدالت‌خواهی پارتیزانی؛ عدالت‌خواهی پارزیتی! بلی، در سیاست، هیچ‌کس برای دیگری فرش قرمز پهن نمی‌کند و هرکس در سیاست حضور پیدا کرده، برای این حضور جنگیده

است. سیاست، عرصهٔ تعارض و جنگیدن بر سر موقعیت‌های محدود، توسط مدعیان نامحدود است. بنابراین، درست است که کسی برای این عدالت‌خواهی در سیاست، فرش قرمز پهن نکرده و برای آن راهی باز نشده است، اما این شیوه، خود به دنبال راهی نبوده و نیست. براساس شیوه‌ای که در پیش گرفته، برای او راهی به سوی مرکز سیاست متصور نیست. مرکز سیاست، یعنی اداره و تدبیر امور که مستلزم درک تعارض ارزش‌هاست و مستلزم لحاظ مسائلی نظیر امنیت و اقتصاد و همهٔ اقتضائات و بحران‌هایی است که حکمرانی با آن روبه‌روست. این شکل از سیاست، تعمداً نمی‌خواهد کلیت حکمرانی را لحاظ کند و تبعاً، گفتاری خلق نمی‌کند که این گفتار، برای او راهی برای حضور یافتن در مرکز سیاست باز کند. بنا بر این ملاحظات، این دادخواهی، هیچ‌گاه به دادگری منتهی نخواهد شد.

دادخواهی باید به دادگری منتهی شود

عدالت، در دو مقام طرح و مطالبه می‌شود: دادخواهی و دادگری. دادخواهی باید به دادگری منتهی شود، اگر نه بیهوده و عبث خواهد بود. این حقیقت را دربارهٔ شخصیت امیرالمؤمنین مشاهده می‌کنیم. اگر امیرالمؤمنین صرفاً یک دادخواه گوشه‌نشین در کنار دستگاه خلافت بود و حقیقت دادگری ایشان مطرح نبود، اسوهٔ عدالت نبودند.

نمونهٔ دادخواهی در شاهنامه، داستان کاوهٔ آهنگر است که داستان مطلوب عدالت‌خواهان و انقلابی‌های اول انقلاب بود. لکن برخی، به‌خصوص چپ‌ها، تا جایی از داستان را دوست داشتند که صرفاً اعتراض صورت می‌گیرد. از جایی از داستان که فریدون، به دادخواهی کاوه دعوت می‌شود و بعد، پادشاهی را به عهده می‌گیرد و دادگری می‌کند، مطلوب آن رویکرد چپ عدالت‌خواهان قبل انقلاب نبود. درحالی‌که داستان این است که این دادخواهی، دادخواهی کور نیست و قرار است به دادگری منتهی بشود. قرار است که فریدونی بر سر کار بیاید که داد و دهش کند. آن دادخواهی، پس از اینکه بیداد را کنار زد، در موقعیت حکمرانی و سیاست و تمشیت امور، یعنی مقام دادگری قرار می‌گیرد. گفتاری که همواره در دوگانهٔ عدالت و قانون، عدالت و امنیت، عدالت و آزادی و حتی عدالت و اخلاق می‌دمد، گفتاری است که فی‌الواقع عدالت‌خواهی را به مثابهٔ یک ضد، معترض، ناآرام، شورشی و درحاشیه‌افتاده تعریف کرده و بنا ندارد که عدالت را در مرکز

سیاست قرار بدهد. اگر قرار باشد عدالت در مرکز سیاست قرار بگیرد، باید با معانی دیگر، تعیین نسبت بکند. گفتمانی که دائماً خود را بیرون از چپ‌وراست‌ها و درواقع، فراسوی همه تعریف می‌کند و درباره آنچه رخ داده، خود را مبّرّا و فاقد هر نوع مسئولیتی قلمداد می‌کند و نمود می‌دهد، در آنچه بعد از این هم واقع خواهد شد، سهمی نخواهد داشت.

کسی که در سرنوشت پیشین ما سهمی نداشته باشد، در سرنوشت آینده ما نیز سهمی نخواهد داشت. کسی که خود را از آنچه در تجربه انقلاب واقع شده، مبّرّا و منزّه و بیرون از گود ترسیم می‌کند و هرچه در گود سیاست است، در یک دوقطبی یا چندقطبی، نفی و انکار می‌کند، طبعاً در بازی بعدی و ادامه سیاست هم سهمی نخواهد داشت.

عدالت‌خواهی، به یک کنش رسانه‌ای تبدیل شده است

معضله جدی این نوع عدالت‌خواهی و راهزن آن، مشخصاً رسانه است. عدالت‌خواهی در این شیوه، به یک کنش رسانه‌ای، کنش توییتری و اینستاگرامی و تلگرامی تبدیل شده است. یکی از بحران‌های اساسی عدالت‌خواهی، این است که نه سر در کتاب دارد و نه پشت میز اداره و سیاست قرار گرفته است. عدالت‌خواهی، به نوشته‌ها و گفته‌های پرخاش‌گرانه و پرخاش‌جویانه افشاگرانه و غیرافشاگرانه که جوانان دانشجو و تشکل‌های دانشجویی را به خودش جذب می‌کند، تبدیل شده است؛ به یک فعالیت تشکلی و دانشجویی تقلیل پیدا کرده است و منحصر در دانشجویانی است که برخی از آن‌ها، هنوز شاید متکفل اداره یک زندگی هم نباشند. درحالی‌که عدالت‌خواهی در نزد این جوانان، باید به ساحت مسئولیت‌پذیری سیاسی ارتقا پیدا کند و از عدالت‌خواهی به‌مثابه کنش‌گری رسانه‌ای، به عدالت‌خواهی به‌مثابه تولید نظری تبدیل بشود. مانند کاری که مرحوم‌نآمداری در تدوین کتاب انجام می‌داد.

عدالت‌خواهی، کنش زودگذر رسانه‌ای و انتشار کتاب

نفس انتشار کتاب در حوزه عدالت‌خواهی ارزشمند است، زیرا امروزه، عدالت‌خواهی از کتاب فاصله گرفته است. زیرا متن مکتوب و سنت‌مند کتاب را می‌شود نقد کرد و درباره آن گفت‌وگو کرد. عدالت‌خواهی از این سنت فاصله گرفته و به کنش زودگذر رسانه‌ای تبدیل شده است. این واقعیت که این نوع

عدالت‌خواهی با فضای زودگذر رسانه‌ای پیوند دارد، نشان‌دهنده تاریخ مصرف و تاریخ گذر داشتن و هرزرفتن این نیروست. رسانه، عرصه گفتارها و کلماتی است که انرژی و گرمایی ساعتی و لحظه‌ای دارند و در لحظه بعد، نیستند. تفاوت رسانه، به خصوص شبکه‌های اجتماعی، با کتاب، در همین نکته است. کتاب، آن حرارت و داغی رسانه را ندارد و قدری سردتر است، اما ماندگار و استوار و ریشه‌دار است. مرحوم روح‌الله نامداری، از روحیه حزم و ژرف‌نگری که لازمه رفتن به سمت کتاب و توجه به این سنت است، برخوردار بود. این نکته، بسیار مهم است. فرم کتاب، برای عرضه محتوای عدالت‌خواهانه، از آن هیجان رسانه‌ای که بیان شد، کاملاً فاصله دارد. پیمودن این راه، به تدریج، به ما در رسیدن به طرحی از عدالت که پشتوانه نظری داشته باشد کمک می‌کند؛ پشتوانه‌ای نظری و عمیق و جدی که طرح عدالت را فراتر از مجموعه‌ای از افشاگری‌ها، چه افشاگری‌های عینی و چه شعارهای کلی قرار بدهد.

عدالت، باید مبتنی بر طرح نظری و گفتاری علمی و خردمندانه، با لحاظ مسائل امروز جامعه ایران باشد. در این صورت است که می‌تواند هم‌زمان، از یک طرف با مفهوم معاصر عدالت در جامعه و جهان مدرن و از طرف دیگر، با اندیشه عدالت در سنت فکری و ادبی و حکمی ما مناسبت داشته باشد. عدالت، نهایتاً باید بتواند گفت‌وگویی در بُعد ایجابی، درباره مسائل اکنون ما شکل بدهد. در این فرصت، مجال نشد بنده به این مقوله بپردازم.

همچنین، گفتار عدالت، باید در میانه میدان عمومی و واقعی و آوردگاه حقیقی سیاست باشد که آزمون واقعی گفتارها و دعوی‌های سیاسی حقیقی است، نه اینکه خود را در حاشیه سیاست و به صورت یک گفتار حاشیه‌ای که هرازچندی، سروصدایی بکند و انرژی را تخلیه کند، تعریف کند و متعرض نظم عمومی نشود. ای بسا با این شیوه، گفتمان و ادبیات عدالت را بدنام، و ورود آن به حوزه سیاست‌گذاری عمومی در بعضی از امور را دشوار کند و حتی بهانه‌ای به دست رقبا بدهد و بازار رقیبان را تیز بکند.



دکتر محمدصادق شهبازی
نویسنده و پژوهشگر

عدالت و شبکه مسائل اجتماعی از منظر آن

کتاب جدید مرحوم روح الله نامداری، «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان»، نسبت به مجموعه حرف‌های دیگری که تاکنون درباره اسلام ناب زده شده، ویژگی‌های ممتازی دارد. این کتاب، به خوبی نشان داده که سخن گفتن از اسلام ناب، به منزله یک جهت‌گیری خاص دینی که آن را به منزله قرائت معیار می‌پذیریم و براساس آن، سایر قرائت‌ها را نقد یا بعضاً نفی می‌کنیم، اقتضائات عینی دارد و نتایجی متفاوت از نگاه رایج مذهبی، رقم می‌زند. این تفاوت، هم در سطح تئولوژی مطرح است، از جمله در بحث نسبت اخلاق‌مداری و عدالت‌مداری در همین کتاب، به منزله مبنای تمایز دو قرائت از دین؛ هم در سطوح عینی‌تر، نظیر اینکه مسجد و روحانیت در این نقطه تقابل کجا قرار گرفته‌اند و اولویت‌های ما در این عرصه‌ها چگونه تعیین خواهد شد. یکی از ویژگی‌های خوب این کتاب در همین سطح، این است که مطلب را از مبانی شروع کرده، اما بحث را به مسائل عینی و محل دعوا رسانده است و بین مبانی و مصادیق، رفت و برگشت کرده است. برای مثال، به این نکته پرداخته که اسلام ناب اساساً با راحت‌طلبی سازگاری دارد یا خیر؟ یا روحانیتی که حامل حقیقت اسلام ناب است، چگونه باید باشد و نسبت عدالت، چه نقشی در این موضوعات ایفا می‌کند و

عدالت‌خواهی در میانه ارائه بحث‌های نظری و کلی و درگیری‌های مصداقی

گاهی سخن گفتن از عدالت در اسلام ناب را صرفاً به درگیری با چند مصداق

از اختلاس و فساد ختم می‌کنند. گاهی نیز، سخن گفتن از اسلام ناب را صرفاً به ارائه برخی تصویرهای کلی و عمومی و انتزاعی از بحث فرومی‌کاهند. اما کار مهم کتاب «ستیز با خویشان، ستیز با جهان» این است که عدالت و اسلام ناب را تا سطح تبدیل آن به شاخص‌های عینی پی گرفته است. به عبارتی، از سطح تئولوژیک و مبانی معرفتی و بحث از جایگاه محوری عدالت که مهم‌ترین هدف اجتماعی دین است، در اسلام ناب، تا اولویت‌ها و انتخاب‌های خُرد فضای واقعی اجتماعی توجه کرده و برخی از تمایزهایی را که در کل این مسیر، به واسطه قرائت خاص اسلام ناب ایجاد می‌شود، نشان داده است.

در این کتاب، عدالت، از یک شیوه صرفاً نقش‌آفرینی اجتماعی یا پرداختن به برخی مصادیق نابرابری از یک طرف و پرداختن به حرف‌های کلی از جانب دیگر، به یک محور و ملاک عملی تبدیل می‌شود و اقتضائاتی را که این جایگاه محوری و نگاه متفاوت، در ادبیات و تبلیغات دینی ایجاد می‌کند نشان می‌دهد. از این کتاب، حتی می‌شود به وضع عدالت در کشور نقب زد و پرسید که در حوزه عدالت، چگونه عمل شده است.

تصویر اسلام ناب، مشخصاً در دههٔ چهل و بعد از ماجرای پانزده خرداد ۱۳۴۲، در ادبیات دینی ما راه یافت. تفاوت‌هایی را که ارائه تصویر اسلام ناب در سطح تئولوژیک ایجاد می‌کند، فرضاً در کتاب‌های رهبر انقلاب و برای مثال، در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» و ادبیاتی که ایشان در اولویت طرح مسائل دینی دارند، می‌شود سراغ گرفت. در این ارائه و تصویر، عدالت به منزله یک عنصر محوری که دال مرکزی ادبیات دینی ما، چه در لایه نظری و چه در لایه سیاسی و اجتماعی است و همچنین، اولویت اصلی اجتماعی است که قرار است فضای اجتماعی و سیاسی ما را سامان بدهد. عدالت در این سطح، از صرف مقابله با چند مصداق فساد و تبعیض و نابرابری، فراتر می‌رود؛ اگرچه آن سطح از مبارزه هم در جای خود موضوعی مهم است. عدالت در این تصویر اسلام ناب، امری حاکمیتی است که در آن، هم به این موضوع حساس خواهیم بود که عدالت اجتماعی آیا در «سبک زندگی افراد جامعه»، نقش ایفا می‌کند یا خیر؛ و هم در مطالبات اجتماعی، عدالت را به منزله محور در نظر می‌گیریم. به عبارتی، عدالت، مربوط به یک قشر خاص نیست و یک شاخص عملی عمومی است که همه چیز با آن سنجیده می‌شود.

عدالت، در دایره کنش‌های ما جایی ندارد

هنر مرحوم نامداری در کتاب «ستیز با خویشان، ستیز با جهان»، توجه به آسیب اساسی فضای عمومی ماست. امروز، خود بی‌توجهی به عدالت، یک پدیده است، تاجایی که رهبر انقلاب از «عقب‌ماندگی» در عدالت اجتماعی سخن می‌گویند. عدالت، از دایره کنش‌گری‌های ما بیرون است. این بی‌توجهی به اندازه‌ای بوده که عدالت را به یک موضوع پیچیده بدون ثمره عملی، یا موضوعی که قدرت نظام‌سازی ندارد تبدیل و آن را به کلی از فضای سیاسی و اجتماعی ما خارج کرده است. دست‌گذاشتن بر روی عدالت، مصداق کج‌روی و انحراف در حال یا آینده تلقی می‌شود!

از پس ابتلای جامعه به اقتضائات گوناگون در دهه‌های بعد از یک طرف و گرفتاری اقلیت حزب‌اللهی و قشرهای انقلابی به آلودگی‌های متعدد از طرف دیگر، وقتی به ذهنیت و تصویری که از دهه شصت داریم برمی‌گردیم، به مثابه دوره‌ای درخشان از توجه به آرمان‌های انقلاب، درمی‌یابیم که عنصر محوری که باعث ایجاد احساس مسئولیت و انس و الفت بین مردم می‌شد، عدالت اجتماعی است. در آن سال‌ها، خود مردم نگران عدالت اجتماعی بودند و ساده‌زیستی به یک ارزش تبدیل شده بود، تاجایی که کسی اگر ماشین مدل بالا داشت، از خانه‌اش بیرون نمی‌آورد؛ یا در فضای مواسات ابتدای دهه شصت، اگر کسی وسیله نقلیه داشت و دیگری نداشت، او را داوطلبانه و حتی بدون درخواست طرف دیگر، به محل کار یا منزل می‌رساند. بنابراین، عدالت، عنصری اساسی بود که بر همه امور تأثیر می‌گذاشت.

روح‌الله نامداری، روایتی از کنش یک رزمنده در جبهه در برخورد با یک روحانی را مکرر نقل می‌کرد. در آن واقعه، یکی از همراهان آن روحانی در جبهه، در ماشین را برایش باز می‌کند تا روحانی پیاده شود. بسیجی با تهدید اسلحه، روحانی را مجبور می‌کند که سوار ماشین شده و خودش در را باز کند و پیاده شود. سپس به او می‌گوید: «ما انقلاب کردیم که دیگر کسی برای کسی در باز نکند!» این خاطره، بخشی از تصویر دهه شصت است که نشان می‌دهد وقتی عدالت یک عنصر محوری و کلیدی در جامعه شد، افراد جامعه چگونه نظام و سازمان اجتماعی را سامان می‌دهند.

الهیاتِ عدالت‌خواهی در برابر الهیاتِ محافظه‌کاری

برای بازسازی جایگاه عدالت در فضای اجتماعی، اولاً، عدالت اجتماعی باید به جایگاه محوری خود در ادبیات دینی ما بازگردد. ثانیاً، باید مسائل عینی جامعه را از منظر عدالت و با اولویت عدالت بررسی کرد و به بیان دیگر، به سمت عینی‌سازی ادبیات دینی و تطبیق آن با وضع اجتماعی برویم؛ باید روشن کرد که سخن گفتن از حق و باطل، واقعیت عملی و عینی نیز دارد و در عرصه اجتماع، به جبهه‌بندی‌هایی نظیر مستکبر و مستضعف یا ذی‌نفع/سلطه‌گر و تحت‌سلطه نیز اعتنا می‌کند یا به آن‌ها شکل می‌دهد. باید نسبت به این امور در ادبیات دینی احساس مسئولیت داشته باشیم. شاید بهترین نمونه این معنا را در جریان احیای دهه چهل و پنجاه و بیش از همه، نزد رهبر انقلاب می‌یابیم که از آن با عنوان الهیاتِ انقلابی‌گری یا الهیاتِ عدالت‌خواهی تعبیر می‌کنیم، درمقابل الهیاتِ محافظه‌کاری و قرائتی که صرفاً به دنبال حفظ وضع موجود است؛ قرائتِ محافظه‌کاری که از ایجاد تغییر، ناتوان یا حتی مخالف آن است و گرچه ممکن است این مخالفت کلی را اظهار نکند، در مقابل سطوح واقعی تغییر، ایستادگی می‌کند.

عدالت به مثابه شاخصی برای همه تصمیم‌گیری‌ها

سطح دیگری از بحث در عرصه اجتماعی و مدیریتی، به تعبیر رهبر انقلاب، تبدیل کردن عدالت به شاخص همه تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌هاست. در این سطح، برای مثال، باید از وضع معماری خود پرسش می‌کنیم که آیا عدالت را تقویت می‌کند یا تضعیف می‌کند؟ همچنین از وضع مساجدمان نسبت به این مقوله پرسش کنیم. یکی از کارهای خوب این کتاب، تدارکِ فصلی به این منظور است. قرائتی وجود دارد که معتقد است مسجد باید نشان‌دهنده عظمت اسلام باشد و در ساختن چنین مسجدی، باید از انواع مصالح و زینت‌های اشرافی بهره برد و درنهایت، همه این امور را ذیل ضرورتِ جذاب‌بودن مسجد توجیه می‌کند. اما اگر عدالت را به منزله شاخص در نظر گرفتیم، تصمیم دیگری خواهیم گرفت و به سمت دیگری خواهیم رفت.

مهم‌ترین انحرافی که در این بیش از سه دهه پس از جنگ، در ادبیات دینی و به تبع آن در ادبیات فضا‌سازی اجتماعی ما رخ داد، همین عقب‌افتادگی است.

در این وضع، عدالت خواهی از یک امر حاکمیتی و تمدن سازی، به امری نازل در میان جناح های سیاسی و دستاویزی برای تقابلشان با یکدیگر تبدیل شد. در گام سوم، پس از اینکه عدالت به منزله عنصر محوری تثبیت شد، باید به سراغ سازوکارها و ساختارهای اداره کشور برویم. باید تلاش کنیم که راه های مختلف حاکمیتی و مدیریتی ما با این چهارچوب هماهنگ باشد. در گام چهارم، باید ریشه ای تر بیندیشیم و ببینیم که ذیل عنصر محوری عدالت، در لایه های فقرزدایی و فسادستیزی و برطرف کردن تبعیض که شاید لایه ای مهم تر باشد که کمتر به آن توجه شده، همچنین لایه انتخاب اولویت های اداره کشور و... چه مسیری را باید طی کنیم. در این مسائل ریشه ای، اگرچه به بحث نظری احتیاج داریم، اما به عمل سیاسی و اجتماعی هم نیازمندیم. باید بپذیریم که به صورت جدی به مقابله با تبعیض نپرداخته ایم! این جزو ضرورت های ما در گام دوم انقلاب است. بنابراین، تبدیل کردن این حرف ها و معارف، به واقعیت های عینی و ملموس، بسیار مهم است.

بررسی وضع روحانیت از منظر توجه به عدالت

توجه به وضع روحانیت که مرحوم روح الله نامداری در کتاب «ستیز با خویشان، ستیز با جهان» به آن پرداخته، نمونه بسیار مهم دیگری است. چرا تاکنون وضع روحانیت را از منظر محوریت عدالت بررسی نکرده ایم؟! وضع معماری مساجد و سایر بناهایمان را نیز با محوریت عدالت بررسی نکرده ایم. همچنین، براساس کتاب خوب آقای روح الله رشیدی، «به اضافه مردم»، فعالیت های فرهنگی خود را از منظر محوریت عدالت باید بررسی کنیم. بیندیشیم که مخاطب این فعالیت ها چه کسانی هستند؟ آیا مردم متوجه فعالیت های ما می شوند و از آن سود می برند، یا خیر؟ در ادامه مباحث «عدالت رسانه ای» که آقای وحید جلیلی مطرح کردند، باید بیندیشیم که پیام ما اساساً برای چه کسی ساخته می شود و به چه کسی می رسد؟ به عبارتی، در این لایه ها هم احتیاج داریم که عدالت را تعریف کنیم؛ عدالت را از لایه حرف های کلی، فرضاً درباره مطلوب بودن اصل عدالت از یک طرف، و مباحث صرفاً مصداقی درباره برخی دست اندازی ها به اموال عمومی و... از طرف دیگر، به عرصه ها و لایه های ضروری دیگر بکشانیم. به یک تعبیر، در همه فعالیت هایمان نیاز به پیوست عدالت داریم. پرداختن به هر

مسئله مهم در کشور و همچنین شیوه پرداختن به آن، باید از منظر عدالت توجیه داشته باشد. باید بدانیم که از این منظر، چه چیزی را باید تقویت کنیم و چه چیزی را باید تضعیف کنیم.



روح‌الله رشیدی
نویسنده و پژوهشگر



«جدال دو اسلام» و ترجمه آرمان به زبان خیابان



بنده هیچ‌وقت مرحوم نامداری را از نزدیک ندیدم، اما نوع ارتباط ما به‌گونه‌ای بود که کسانی که ما را نمی‌شناختند، شاید تصور می‌کردند که سال‌هاست در گعده‌ها و نشست‌ها با هم بوده‌ایم. بنده افتخار داشتم که درادور از فراورده‌های فکری و ایده‌های عملیاتی ایشان بهره‌مند شوم و با آنها، بسیار احساس قرابت می‌کردم.

انتشار کتاب «جدال دو اسلام» در زمانه عدالت‌خواهی‌زدایی از امام خمینی

کتاب «جدال دو اسلام» در دوره‌ای منتشر شد که به‌تدریج از اندیشه امام، عدالت‌خواهی‌زدایی شده بود. با اینکه اندیشه امام، چندان محل توجه نبود، اما در همان حدی هم که به آن توجه می‌شد، با نوعی عدالت‌خواهی‌زدایی عجین شده بود. آن متن انقلابی حرکت‌آفرین، به متنی تشریفاتی تبدیل شده بود که یا خوانده نمی‌شد، یا درنهایت، در دانشگاه‌ها به‌عنوان درس تشریفاتی گنجانده شده بود و هیچ حرکتی را هم بر نمی‌انگیخت. بنابراین، آن امامی که محافظه‌کارهای چپ‌وراست ساخته بودند، به‌مرور زمان در بدنه نیروهای نسل جدید انقلاب هم رسوخ و رسوب کرده بود و امامی در دل و ذهن نسل جدید نقش بسته بود که اساساً با هر موضوعی می‌توانست نسبت پیدا بکند، الا به موضوع عدالت‌خواهی. نبوغ، زمان‌شناسی، دقت‌نظر و عمق مرحوم نامداری باعث شد که درست در نقطه‌ای که به‌لحاظ عدالت‌خواهی‌زدایی از اندیشه امام، در بدترین موقعیت بودیم، کتابی آن‌چنان را منتشر کند؛

کتابی که اگرچه در ابتدا دیده نمی‌شد، اما آرام‌آرام جای خودش را باز کرد. ویژگی و حسن آن کتاب که تنها متن گزینش‌شده جلد ۲۱ صحیفه بود و تفسیری هم نداشت، چه بود؟ ویژگی آن، ابتکاری بود که مرحوم نامداری به خرج داد و آن ابتکار، باعث شد که از منظری کاملاً متفاوت به متن نگریسته شود. آن منظر، نقطه تمایز اسلام انقلابی و ناب از قرائت‌های دیگر بود. مهم، آن منظر و جایی بود که مرحوم نامداری ایستاده بود و از آنجا به متن امام نظر می‌کرد. فصل ممیز نوع نگاه مرحوم نامداری به اندیشه امام، از فراورده‌ها و محصولات دیگر، همین نقطه و منظر عدالت‌خواهی بود. ایشان دقیقاً تشخیص داد که اکنون زمانی است که می‌توان از منظر عدالت‌خواهی، به احیای اندیشه امام دست زد. البته منظرهای دیگر، چندان موضوعیت نداشت و نظریه تقابل اسلام ناب و اسلام آمریکایی، اساساً برای تغییر و عدالت‌خواهی بود.

چینش کتاب «جدال دو اسلام» و نوع درکنارهم قرارگرفتن آن متون، بدون اینکه تفسیر خاصی را بطلبد، خودش پیام داشت و حاوی نکته بود. اثر این پیام را در کف میدان مشاهده کردیم. ما در جمع‌های دانشجویی و محافل اجتماعی، کسانی بودیم که خیلی دوست داشتیم که اندیشه امام احیا شود، اما متن مناسب چندان‌ی در اختیار نداشتیم. کتاب «جدال دو اسلام»، در این شرایط منتشر شد و امتحان خود را به‌خوبی پس داد.

امام عدالت‌خواه غایب بود

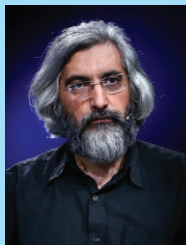
بسیار زود فهمیدیم که آقای نامداری، چقدر دوراندیشانه دریافته است که وضع جدید نیروهای انقلاب، چنین چیزی را می‌طلبد. اولاً امام غایب بود؛ ثانیاً امام عدالت‌خواه غایب بود؛ ثالثاً ادبیاتی که باید در ذهن و زبان نیروهای انقلاب جریان پیدا کند، وجود نداشت. خلاقیت ایشان در کتاب جدال دو اسلام، این بود که باوجود نوع چینش پیام‌ها، روح صحیفه را هم حفظ کرد. به‌نحوی که هرکس با این کتاب مواجه می‌شود، حتماً روح عدالت‌خواهی در او احیا می‌شود.

در کار اخیرشان نیز که خیلی خلاقانه بود و خیلی خوشبخت هستیم که چنین میراثی از خودشان بر جای گذاشتند، کتاب «ستیز با خویشان، ستیز با جهان»، بیان فوق‌العاده‌ای را انتخاب کردند. کاملاً مشخص است که مخاطب کتاب، کدام نسل و گروه از گروه‌های انقلاب و نسل جدید جبهه فرهنگی انقلاب است.

همچنین کاملاً روشن است که کجا را هدف گرفته و چه می‌خواهد بگوید. هر کس در جریان این گفت‌وگوهای ابتکاری قرار می‌گیرد که همه نشانی از واقعیت دارند، در نهایت، حتماً رگه‌هایی از اندیشهٔ اسلام ناب و عدالت‌خواهی برآمده از این اندیشه را در خود احساس خواهد کرد.

ترجمهٔ آرمان به زبان خیابان

معتقدم که اگر کتاب «جدال دو اسلام» نبود، در بازاریابی وضع جدید نیروهای انقلاب در راستای عدالت‌خواهی، حتماً دچار مشکل می‌شدیم. از این حیث، باید قدردان مرحوم نامداری باشیم. در نقاط مختلف کشور دیدیم که کار ایشان، چقدر می‌تواند نیازها را پاسخ بدهد. این همه، نتیجهٔ همان منظر درستی بود که ایشان در مواجهه با متن امام انتخاب کردند و در به‌هم‌رسانی دو سطح کار نظری و کار عملی موفق بودند؛ یعنی رساندن و ترجمهٔ سطح نظری کار به سطوح دیگر. بنده نام این فرایند را «ترجمهٔ آرمان به زبان خیابان» گذاشته بودم. در این فرایند، ایده‌های متعالی حضرت امام که در اندیشهٔ اسلام ناب و اسلام آمریکایی متجلی شده است، به زبان خیابان ترجمه می‌شود، به‌نحوی که وقتی عناصر کف میدان با این متن مواجه می‌شوند، با آن بسیار بسیار هم‌ذات‌پنداری می‌کنند و احساس می‌کنند که به دنبال چنین چیزی می‌گشته‌اند. این، میراث ماندگار آقای نامداری خواهد بود.



وحید جلیلی

نویسنده و روزنامه‌نگار
قائم مقام فرهنگ ساز مان صدا و سیما



اخلاص و ابتهاج روح الله نامداری دلگرم کننده بود



«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.» ترجمه: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند» (سوره شوری، آیه ۲۳).
خدا آقا روح‌الله عزیز را رحمت کند. خوشحالم که یادش زنده است و به آثاری هم که خالصانه و مخلصانه از خودش به جای گذاشته، توجه می‌شود. ان شاء الله برکاتش در حیات اخروی به ایشان می‌رسد.

آیه ۱۴ سوره شوری می‌فرماید که: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّفَقَضَ إِلَيْهِمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ.» ترجمه: «و [جامعه‌های دینی در طول تاریخ] فرقه‌فرقه و گروه‌گروه نشدند، مگر پس از آنکه [نسبت به حقانیت دین به‌وسیله کتاب‌های آسمانی] دانش و آگاهی به سویشان آمد، [این پراکندگی و تفرقه به‌سبب] حسد و دشمنی میان خودشان بود، و اگر از سوی پروردگارت فرمانی [بر مهلت یافتنشان] تا زمان معین پیشی نگرفته بود، بی‌تردید میانشان [به نابودی و هلاکت] حکم شده بود. و یقیناً کسانی که پس از آنان، کتاب آسمانی [قرآن] را به میراث یافتند، نسبت به آن در تردیدی سخت هستند.»

گاهی وقت‌ها گمان می‌کنیم که به‌سبب وجود خلأ نظری است که به وحدت و هم‌افزایی نمی‌رسیم و نمی‌توانیم جریان‌سازی اجتماعی ایجاد بکنیم. این آیه شریفه

می‌گوید که بسیاری از اختلافات، اساساً زمانی رخ می‌دهند که مسائل روشن می‌شوند! گاهی اوقات، وقتی که علم و بینات را به میدان می‌آورید، گسست‌ها شروع می‌شود. ابتدای دوره انقلاب هم همین‌طور بود. در طول سال‌های ۵۸، ۵۹ و ۶۰، هرا اندازه که انقلاب، آشکارتر و روشن‌تر و شفاف‌تر شد، اختلافات در تشکله‌ها عمیق‌تر شد و کار به جایی رسید که دست به اسلحه بردند! اینجا این تعبیر «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» مهم است. بنابراین، برای رسیدن به هم‌افزایی و ساختن جامعه‌ی تراز، صرف بحث نظری کفایت نمی‌کند. البته بحث نظری شرط لازم است، اما شرط کافی، قاعدتاً اخلاق و تقوی و دوری از «بَغْي» است؛ با تفاسیری که مفسران از آن ارائه کرده‌اند که مفهوم وسیعی هم هست.

یک نکته‌ی مهم در شخصیت آقاروح‌الله عزیز، اخلاص بود. ایشان درعین حال که آدم عمیق، باسواد، اهل مطالعه و تأمل و تولید فکر بود، اما این ویژگی را خیلی‌های دیگر هم ممکن است داشته باشند و حتی بیشتر از او کتاب خوانده باشند و اهل تأملات و تفلسف باشند. چه چیزی به کار او ابتهاج و برکت می‌داد و علم او را در مسیر هدایت قرار می‌داد؟ به نظر می‌رسد که هر دو ویژگی که در آیه شریفه: «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» ترجمه: «و آن‌ها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است» (سوره عنکبوت، آیه ۶۹). در ایشان بود: هم همت داشت و اهل جهاد و هزینه‌دادن بود و هم واقعاً اخلاص داشت. اگر این دو را یاد بگیریم، به اعتقاد بنده اتفاقات خوبی می‌افتد.

خدا روح آن عزیز را شاد کند. جمله «لَا تَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا» (ما غیر از خوبی درباره‌ی او نمی‌دانیم) درباره‌ی بعضی‌ها شاید به تعارف بیان شود، اما درباره‌ی روح‌الله عزیز، حقیقتاً صدق می‌کند. بنده هر بار او را می‌دیدم، از همت و اخلاص و ابتهاج او تأثیر می‌گرفتم و امیدوار می‌شدم و با حضور شخصیتی مثل او، دلم گرم می‌شد.

ان‌شاءالله که با سیدالشهداء و سایر اولیاءالله محشور باشد و ما هم بتوانیم اخلاص و جهاد و همتی را که در زندگی ایشان دیدیم، در حد توان و وسع خود در زندگی خودمان محقق کنیم.



اخلاص جوهره زندگی روح الله بود



آقاروح الله کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان» را واقعاً با اخلاص نگاشتند و در این راه، خیلی جدیت به خرج دادند. در خاطرم هست که در زمان نگارش این کتاب و همچنین کتاب‌های دیگر، بسیار بسیار با اخلاص پیش می‌رفتند و اخلاص، جوهره زندگی ایشان بود. بنده مطمئن هستم که این کتاب، برای همراهان انقلابی ایشان و جوانان و عزیزانی که مایل هستند با مطالب جدید روبه‌رو بشوند، خیلی ثمربخش خواهد بود.

حقیقتاً دغدغه و تلاش برای این انقلاب راستین، با گوشت و خون ایشان عجین شده بود. هر کجا کوچکترین روزنه‌ای برای تحول می‌دیدند که می‌شود روشنگری کرد تا از این انقلاب مهجور، ابهام‌زدایی شود و مسیر شناخت آرمان‌های امام را هموارتر سازد، سکوت نمی‌کردند؛ حتی اگر در این مسیر، هدف هجمه نخبگان انقلابی ناآگاه، قرار می‌گرفتند. کتاب «ستیز با خویشتن، ستیز با جهان»، مختصری از گفت‌وگوهای ایشان با برخی از این بزرگواران است و اگر می‌شد اصل مطالب را آورد، به‌وضوح سعه وجودی و سعه صدر توأم با محبت و ژرف‌اندیشی ایشان در اندیشه انقلابی آشکار می‌شد.

آقای نامداری، شخصیتی بی‌بدیل بودند و من، باینکه زندگی کوتاهی با ایشان داشتم، ویژگی‌های زیادی را در ایشان دیدم که بودن آن‌ها در یک شخصیت انقلابی به این وسعت، واقعاً ممتاز است. خیلی‌ها هستند که می‌بینیم ادعاهای زیادی دارند، اما عملکردشان درست نیست. ایشان این‌گونه نبودند. یک استاد و معلم بی‌بدیل بودند. فرزاندگی و امتیاز ایشان، بر بنده و بر دیگران پوشیده نبود.

ایشان در زندگی، بسیار ساده زیست بودند. از نظر تواضع و فروتنی و ایمان و صداقت، زبانزد همه بستگان و اطرافیان بودند، خصوصاً دربارهٔ صله رحم و احترام به بزرگ‌ترها و خصوصاً مادرشان. پدرشان خیلی سال قبل مرحوم شده بود. از خصوصیات بارز دیگر ایشان، این بود که حقیقتاً خیلی بزرگوارانه رفتار می‌کردند. ما هم سن و سال نبودیم و طبیعی بود که مشکل‌هایی در زندگی پیش می‌آمد. ایشان همواره سعی می‌کردند بنده را راهنمایی کنند. نمی‌دانم حقیقت این مطلب را چطور بیان کنم. ایشان معلمی دلسوز بودند، هم برای دوستانشان و هم برای بنده که همسر ایشان بودم.

خیلی از مسائل، حالا پس از رفتن ایشان درک می‌شود. به هر حال، یک فرد انقلابی مانند آقا روح‌الله، باید در جامعه پررنگ باشد و کارهایش دیده بشود.

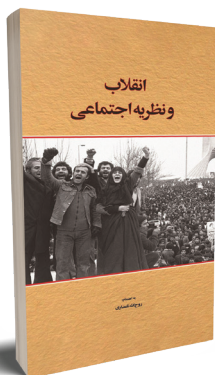
معرفی چند اثر از زنده‌یاد روح‌الله نامداری

زنده‌یاد روح‌الله نامداری، معلم و پژوهشگر علوم اجتماعی، آثاری را در طول حیات خود به جا گذاشت. البته او در بیشتر کتاب‌هایی که جمع‌آوری و تدوین کرده بود و همچنین در کتاب‌هایی که دبیری آن‌ها را بر عهده داشت، نامی از خود نمی‌آورد و آن‌ها را با عنوان انجمن شهید بهروز محمدی منتشر می‌کرد. بعد از فوت او، به‌همت دوستانش بنا شد نام او در برخی از آن آثار درج شود. از میان کتاب‌های او، در این جزوه، آثاری را معرفی می‌کنیم که بیشتر به ابعاد نظری و اجتماعی پژوهش‌های او مرتبط است.



انقلاب و نظریهٔ اجتماعی

ماهیتی دینی و مردمی انقلاب اسلامی ایران و کم‌وکیف آن، این انقلاب را از تمام انقلاب‌های دنیا، متفاوت می‌کند. با وجود چنین مزیتی، آثار بسیار محدودی دربارهٔ این انقلاب تولید شده و این در حالی است که آثار مهاجم بسیاری چه در ساحت علم و چه در ساحت فرهنگ و هنر، علیه این انقلاب تولید شده است.



«انقلاب و نظریهٔ اجتماعی» از معدود تلاش‌های نظری و علمی برای تبیین

انقلاب اسلامی است. روح‌الله نامداری در این اثر، تعدادی از جدی‌ترین مقاله‌ها و گفت‌وگوهای نظری در حوزه انقلاب اسلامی را گردآوری و تدوین کرده و در مقدمه‌ای دقیق، این مجموعه و ضرورت شکل‌گیری آن را توضیح داده است. در این مجموعه، ما با آثاری از مهم‌ترین اندیشمندان مختلف مواجهیم: محمد رجبی، حسین کجویان، محمد مددپور، موسی نجفی، سیدحمید روحانی، محمدباقر خرمشاد، مظفر نامدار، شهریار زرشناس، احمد رهدار و محمدصادق کوشکی. هریک از این استادان، بر مبنای حوزه مطالعاتی خود به انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند. با این وصف، این کتاب، انقلاب اسلامی را از ابعاد گوناگون معرفت‌شناختی و فلسفی و اجتماعی بررسی می‌کند و نگاهی کلان به مخاطب می‌دهد. این کتاب را دفتر نشر معارف در دو جلد منتشر کرده است.

جدال دو اسلام



این کتاب بر طرح اسلام ناب تمرکز کرده و شامل دو فصل است. فصل اول که مختصر است، شامل چند مقاله و گفت‌وگو درباره اندیشه امام خمینی (ره) درباره اسلام ناب است. اما فصل دوم که بیشتر حجم کتاب را شامل می‌شود، گزیده‌ای است از جلد بیست‌ویکم صحیفه امام خمینی (ره). جلد ۲۱ از مهم‌ترین جلدهای صحیفه امام است که دوگانه اسلام ناب و اسلام امریکایی در

آن به صریح‌ترین و دقیق‌ترین شکل بیان شده است. نامداری با تمرکز بر این دوگانه که از مهم‌ترین دست‌آوردهای نظری رهبر کبیر انقلاب اسلامی است، گویاترین تعابیر و جمله‌های حضرت امام را گردآوری کرده است. طبیعی است که اولویت با خواندن تمام آثار امام است. اما برای کسانی که به هر دلیل فرصتی برای خواندن تمام آثار را ندارند، این کتاب، یکی از بهترین انتخاب‌هاست تا بتوانند با منظومه اندیشه امام آشنا شوند. این کتاب را دفتر نشر معارف در ۳۱۰ صفحه منتشر کرده است.



خمینی؛ پدیده انسانی پیچیده

روی جلد این کتاب، در کنار عنوان اصلی، یک عنوان فرعی کوچک هم می‌بینیم که مضمون کتاب را دقیق و کوتاه برای ما روشن می‌کند: «گزاره‌هایی برای آشنایی‌زدایی از تصویر عمومی‌شده امام خمینی (ره)».

نامداری، آشنایی‌زدایی از شخصیت امام را از دو راه پی می‌گیرد. در فصل اول، از رهگذر

واکاوی بیانات امام و در فصل دوم با بررسی خاطرات دیگران

از امام، برای این آشنایی‌زدایی تلاش می‌کند تا این‌گونه بتواند طرحی دقیق از شخصیت امام ارائه کند. این آشنایی‌زدایی، کاری پژوهشی و روشمند است که او درباره روش‌شناسی آن، اشاره‌ای مفصل در ابتدای کتاب نوشته است. این کتاب هم برای آن‌ها که با منظومه فکری امام خمینی (ره) آشنایی دارند و هم برای آن‌ها که آشنایی ندارند، مفید است. هردو گروه، تصویری دارند که ممکن است با خواندن این کتاب، بشکند و پرسش‌ها برایشان پیش بیاید. و این پرسش‌ها، سرآغاز تفکر و پژوهش است. این کتاب را دفتر نشر معارف در ۱۶۸ صفحه منتشر کرده است.



ستیز با خویش، ستیز با جهان

این کتاب، شش فصل دارد که هریک از این فصل‌ها، شامل یک گفت‌وگوی جمعی درباره موضوعی خاص است. روح‌الله‌نآمداری در چند گروه در شبکه‌های اجتماعی، به طرح پرسش‌هایی می‌پردازد و پیش‌فرض‌ها و مشهورات زمانه را از ذهن مخاطبان می‌زداید. از خشم‌ها و شگفت‌زدگی‌ها و غوغا سالاری‌های برخی مخاطبان

این گفت‌وگوها که بگذریم، برخی از آنان در مواجهه با پرسش‌های

او، به تفکر واداشته می‌شوند. و این تفکر، همان چیزی است که نامداری در پی آن بوده.

این ابتدای مسیری است که می‌تواند زندگی ما را دگرگون کند. خواندن این کتاب، می‌تواند آن تردیدها و پرسش‌ها را برای همه ما ایجاد کند تا متفکرانه در صدد جست‌وجوی معنایی تازه برای زیست خود برباییم. «نسخه امریکایی اسلام»، «عدالت؛ غایت بعثت انبیاء»، «پرچم‌داران اسلام ناب»، «مساجد اسلام امریکایی»، «راحتی یا راحت‌طلبی» و «تبیین مبانی نظری و کار عملی»، عنوان‌های شش‌گفت‌وگویی است که این کتاب ۹۶ صفحه‌ای را تشکیل داده‌اند.

